

حکم فقهی خرید، فروش،
نگهداری سگ و سگ گردانی در اماکن عمومی

نویسنده:

موسی الرضا مظفری

mozafarimosa@gmail.com

قسمت حکم فقهی خرید و فروش سگ، با توجه به مباحث خارج فقه سال تحصیلی ۱۳۹۹-۱۴۰۰

آیه الله حاج شیخ جواد مروی حفظه الله

تهیه و تنظیم شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

چکیده

خرید و فروش و نگهداری سگ در فقه از دیرباز مورد توجه فقها بوده است؛ اما امروزه پدیده‌ای نوظهور و به عنوان معضل و ناهنجاری فرهنگی در قالب سگ گردانی در اماکن و معابر عمومی و نیز نگهداری آن در آپارتمان‌های کوچک - که بهره‌وری مشترک دارند- رخ نموده است؛ البته باید توجه داشت که این مسئله ویژه سگ نیست و درباره دیگر حیوانات زینتی و خانگی نیز -هرچند به جهت عدم نجاست ذاتی آنان با اهمیتی کمتر- مطرح است و ممکن است در برخی خصوصیات همچون آزار دیگران و تضییع حقوق عمومی، از جهت حکم با سگ‌گردانی مشترک گردد. این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی و کتابخانه‌ای درباره خرید و فروش سگ و همچنین نگهداری و گرداندن آن در محیط‌های عمومی است. باید توجه داشت که در فقه همان گونه که حقوق آدمیان مدّ نظر است به حقوق حیوانات نیز توجه شده است. نگهداری حیوانات با شرایط خاص در آپارتمان‌ها موجب تضییع حقوق حیوانات می‌شود؛ از این‌رو، باید رویکرد مطلوب قانون و حاکمیت برنامه‌ای در جهت عدم گسترش، ترویج نگهداری و سگ‌گردانی باشد و با توجه به نتایج این تحقیق و متناسب با آن، حاکمیت برای محدود کردن این معضل فرهنگی، قوانینی وضع کند تا از ناهنجاری‌ها جلوگیری یا آنها را کم و مدیریت نماید.

کلمات کلیدی: سگ، سگ‌گردانی، خرید و فروش، نگهداری، اماکن عمومی.

۱. مقدمه

ارتباط بین انسان و حیوان پیشینه‌ای به درازای تاریخ و پیدایش آنها در کره خاکی دارد. این ارتباط در دوران مختلف اثراتی دو سویه در زندگی انسان‌ها و حیوانات داشته است. در این میان، اسلام به عنوان دینی کامل و جامع هم در حوزه حقوق حیوانات و هم در مقدار و چگونگی ارتباط و نحوه بهره‌وری از آنها قوانین و دستوراتی دارد. تا جایی که در برخی کتب فقهی (جعفری، ۱۳۷۷ ش، ص ۱۱۳ و رک: مقیمی حاجی، فصلنامه فقه اهل بیت علیهم السلام (فارسی)، شماره ۴۸، ص ۱۳۸) و حدیثی ابوابی ذیل عنوان «احکام الدواب...» (حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۱۱، ص ۴۶۳) و «حقوق الدابة المندوبة والواجبة» (همان، ص ۴۷۸) منعقد شده است.

تا حدود زیادی این ارتباط با قدرت عقل و فطرت آدمی و غریزه حیوانات، تنظیم و کنترل می‌شده؛ هرچند رفتارهای خشونت‌آمیز و وحشیانه هم با حیوانات کم نبوده است. بدین جهت احکام اسلام به کمک عقل و فطرت و عواطف انسانی آمده و قوانینی در جهت تنظیم ارتباط عادلانه و مبتنی بر مصلحت انسان و حیوان وضع کرده است.

در میان حیوانات گوناگون که با انسان در ارتباطاند و قابلیت دست‌آموز شدن دارند؛ سگ ویژگی‌هایی منحصر به فرد دارد. برخی از ویژگی‌هایی که موجب ارتباط فراوان انسان و سگ شده عبارت است از: هوش سرشار، قوه بویایی قوی، انس شدید با انسان، قدرت حفاظت در برابر باقی درندگان و مهاجمان، زیبایی و ... این عوامل موجب گسترش نگهداری، خرید و فروش و حضور روز افزون سگ در زندگی انسان‌ها برای استفاده‌های گوناگون از آن، همچون نگهبانی، شکار، زنده یابی، کشف مواد مخدر و حتی تشخیص برخی بیماری‌ها شده است.

استفاده از سگ در طول تاریخ عمدتاً به قاعده بوده است؛ ولی در سالیان اخیر و در پی گسترش فرهنگ غرب و تضعیف نقش خانواده، ارتباط به‌هنگار انسان و حیوان نیز دچار دگرگونی شده و نگهداری و گرداندن حیوانات، به ویژه سگ‌های زینتی، در آپارتمان‌ها و معابر عمومی رواج یافته و موجب آسیب‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی، بهداشتی و بعضاً نزاع‌هایی در اجتماع شده است.

این پژوهش در صدد بررسی فقهی درباره خرید، فروش و نگهداری و سگ‌گرانی است.

در شرع هم حقوق حیوانات، هم حقوق صاحبان آنها و هم دیگر کسانی که با آنها در ارتباطاند همچون همسایه صاحب حیوان و جامعه مورد توجه است که باید توسط فقه پژوهان نیز مورد توجه قرار گیرد. در خصوص نگهداری و سگ‌گردانی به صورت ویژه باید به نکات امنیتی، بهداشتی و فرهنگی موضوع نیز دقت داشت.

البته باید توجه داشت که برخی از احکام مختص به سگ نیست و شامل سایر حیوانات نیز می‌شود.

در این نوشتار، نخست، احکام و مبانی فقهی حفظ، نگهداری و خرید و فروش انواع مختلف سگ، بررسی می‌شود، سپس به حکم سگ‌گردانی از نظر فقه و برخی مسائل ضمان اشاره می‌گردد.

۱-۱. انواع سگ در روایات و کلمات فقها:

قبل از ورود به بحث اصلی، برای روشن شدن معنای برخی انواع سگ که در روایات و کلمات فقها آمده است به توضیح مهم ترین این عناوین پرداخته می شود.

۱-۱-۱. کلب هراش:

هراش مصدر باب مفاعله از «هرش» است. در لغت در معنای هراش چنین آمده است: «هراش، مُهَارَشَه سگان، و به معنای تحریک و به جان هم انداختن آنها است» (ابن فارس، ۱۴۰۴ ق، ج ۶، ص ۴۶: «الهاء و الراء و الشين: كلمة واحدة، هي مُهَارَشَةُ الْكَلَابِ: تحريش بعضها على بعض. و منه يُقاس التَّهْرِيشُ، و هو الإفساد بين النَّاسِ»؛ جوهری، ۱۴۱۰ ق، ج ۳، ص ۱۰۲۷: «الْهَرَّاشُ: الْمُهَارَشَةُ بِالْكَلابِ، و هو تحريش بعضها على بعض»؛ مطرزی، بی تا، ج ۱، ص ۵۰۳: «(الْهَرَّاشُ) الْمُهَارَشَةُ بَيْنَ الْكَلَابِ وَهِيَ تَهْيِيجُهَا وَإِغْرَاءُ بَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ..»). لغویان، هراش را به تحریش و تحریش را به تحریک سگان در هجوم بر یگدیگر، معنا کرده اند.

ابن منظور می گوید: مهارشه در سگان همانند محارشه است. هراش و اهتراش ستیز سگان است (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۶، ص ۳۶۳).

نتیجه این که مراد از «کلب هراش»، در لغت آن سگی است که وحشی است و بدون دلیل به دیگران حمله می کند یا با سگ های دیگر جنگ و ستیز می کند و خوی وحشی گری آن تحت کنترل صاحبش قرار نمی گیرد (شهید اول، ۱۴۱۷ ق، ج ۳، ص ۱۶۸) تا از آن در نگهبانی استفاده شود.

البته به نظر می رسد سگ هراش به سگی که برای مبارزه و جنگ با دیگر سگ ها آموزش دیده نیز اطلاق شود.

از قدمای فقها نسبت به تعریف «کلب هراش» بیانی به نظر نرسید؛ به نظر می رسد آنان معنایی جز همان معنای واضح لغوی را اراده نکرده اند. تنها نکته ای که وجود دارد این که هرگاه از سگ هراش نام برده اند مقابل آن را سگی دانسته اند که فایده ای در اموری همچون، نگهبانی باغ، مزرعه و صید دارد (طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۴، ص ۱۹: «إن كان له كلاب نظرت فان كان كلب هراش فالوصية باطله لأنه لا ينتفع به و إن كان كلب ماشية و كلاب حرث و كلاب صيد صحت الوصية، لأنه ينتفع بها»؛ علامه حلی، ۱۳۸۸ ق، ص ۲۹۵: «فلا يصح اجارة كلب الهراش و الخنزير و اما ما يجوز اقتناؤه من الكلاب و يصح بيعه و له قيمة في نظر الشرع و له منفعة محللة مثل كلب الصيد و الماشية و الزرع و الحائط فانه يجوز استيجاره لهذه المنافع»). از این رو، می توان دریافت که مراد آنان از سگ هراش همان معنای لغوی؛ یعنی سگی است که به جهت درنده خویی برای استفاده ای مباح و عقلایی تحت تعلیم در جهت خاصی قرار نمی گیرد و بدون دلیل به دیگر سگان حمله می کند. برخی از معاصران هراش را به همین معنا دانسته اند (وجدانی فخر، ۱۴۲۶ ق، ج ۶، ص ۱۳۳: «الهراش - بكسر الهاء -: مصدر هارش بمعنى الخصام و القتال. تهارش الكلاب: تحرش بعضها على بعض»؛ شیرازی، بی تا، ج ۱، ص ۸۰: «(الهراش) الذي يتهارش مع امثاله، و لا نفع فيه»).

اولین فقهیهی که به اجمال آن را تعریف می کند، شهید ثانی است. وی می گوید: «کلب الهراش، و هو ما خرج عن الكلاب الأربعة و لم یکن جروا؛ سگ هراش، هر سگی جز سگ های چهارگانه (صید، نگهبان باغ، خانه و گله) و توله است» یا در جایی دیگر می گوید: «و احترز بکلب الهراش عن الكلاب الأربعة و الجر و القابل للتعليم؛ انگیزه مؤلف از ذکر سگ هراش، احتراز از سگ های چهارگانه است» (شهید ثانی،

۱۴۱۳ ق، ج ۳، ص ۱۳۵؛ همان، ج ۶، ص ۱۴۶). سپس مقدس اردبیلی (اردبیلی، ۱۴۰۳ ق، ج ۸، ص ۳۷: «ویرید بکلب الهراش هنا ما لا ینتفع به») و برخی معاصران (مکارم، ۱۴۲۶ ق، ص ۶۰: «المراد بالهراش هنا هو الکلب الذی لا ینتفع به منفعةً محلّلةً مقصودةً، و إن کان الهراش لغةً بمعنی سیئ الخلق أو العقور، و لكن النصوص و الفتاوی الآتیة شاهدة علی ما ذکرنا») هر سگ غیر قابل انتفاع را هراش دانسته است. این استثنا باعث شده است که به تدریج، برخی سگ هراش را به سگ ولگرد معنا کنند (عاملی، ۱۴۱۹ ق، ج ۱۲، ص ۹۹: «کلب الهراش الذی یکثر وجوده فی الأسواق و المقاصب»).

شیخ انصاری در توضیح روایتی آن را به سگ مؤذی تعریف کرده است (انصاری، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۱۹۲: «بناء علی إرادة الکلب الهراش المؤذی»).

برخی معاصران نیز گفته‌اند: «هراش از نظر معنا با کلب عقور؛ یعنی سگی که درنده است و گاهی به حدی بیماری مسری هاری می‌رسد، و شاید چون این بیماری در آن است، شارع مالیتش را اسقاط کرده و آن را بی‌ارزش می‌داند (منتظری، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۴۱۳: «أقول: الظاهر أنّ العقور و الهراش متقاربان معنی. و طبع الکلب هو التکالب و الهجوم و الإیذاء، و قد یصل فی ذلک إلى حدّ یصیر مرضاً سارياً إلى من یعضّه الکلب و یسمّی داء الکلب. و لعلّ الحکمة فی إسقاط مالیته شرعاً و المنع عن بیعه و الترغیب فی قتله و إعدامه، کما وردت به الروایات...»).

برخی هر نوع سگی را که فایده‌ای خاص ندارد و مقصود از آن، تنها خود آن است نه فایده آن، مثل سگ‌های زینتی که بی‌آزارند را نیز جزو سگ هراش دانسته‌اند (فاضل، ۱۴۲۷ ق، ص ۳۵: «کلب الهراش الذی لا یترتب علیه آیه فائدة من الاصطیاد و الحراسة أصلاً، بل الغرض نفسه و عنوانه کما یری بالنسبة إلى الغربیین الملازمین للکلب نوعاً، و هو داخل فی أجزاء ما یعیشونه و فی منازلهم»).

برخی فقها نام دیگر سگ هراش را «عکلی» دانسته‌اند (ابن فهد، ۱۴۱۰ ق، ص ۴۶۶: «و ما عدا هذه الخمسة یسمى العکلی و کلب الهراش»).

نتیجه این که به نظر می‌رسد کلب هراش در فقه معنایی جز همان معنای لغوی آن ندارد و سیر کلمات فقها به گونه‌ای بوده که به مرور زمان معنای هراش از مفهوم اصلی خود خارج شده و معنای اصلی آن همان سگی است که ستیزه جو است و با دیگر سگان به جنگ می‌پردازد و غیر قابل تربیت است.

نکته جالب این که در روایات عنوان کلب هراش وجود ندارد.

۱-۲. سگ عقور:

عقور صیغه مبالغه است از «عقر» و عقر معنایش جرح و دریدن است و سگ عقور سگی است که آدمی را می‌درد (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۱، ص ۱۴۹: «العقر: کالجرح. سرج معقر و کلب عقور یعقر الناس»). از این رو، عقور سگی است که درنده است و به افراد حمله می‌کند آنان را مجروح می‌کند؛ در نتیجه سگ عقور با هراش متفاوت است، سگ هراش آن است که به جنگ و ستیز با دیگر سگان می‌پردازد و ممکن است تحت تربیت مربی هم باشد و مربی بتواند آن را حفظ کند و تنها با سگهای دیگر به جنگ بپردازد؛ اما سگ عقور آن است که به همه حمله می‌کند و می‌درد.

روایتی در باب احرام وجود دارد که بیان می‌کند «محرم می‌تواند در حرم پنج حیوان را بکشد یکی از آنها کلب عقور است». بعضی از اهل سنت قائل‌اند کلب عقور همان گرگ است، یعنی حیوانی که خاصیت درندگی‌اش کنترل نشده است و به هر کسی و هر چیزی حمله می‌کند. بعضی از اهل سنت نیز می‌گویند کلب عقور عنوان مشیر به هر درنده‌ای مثل شیر و ببر و پلنگ و امثال آن است (جوهری، ۱۴۱۰ ق، ج ۳، ص ۲۷۵: «فيه خمس يقتلن في الحلّ والحرم، وعدّ منها الكلب العقور» و هو كل سبع يعقر: أي يجرح و يقتل و يفترس، كالأسد، و التمر، و الذئب. سمّاها كلبا لاشتراكها في السبعية. و العقور: من أبنية المبالغة؛ فيومي، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۴۲۱: «و الكلبُ (العقور) قال الأزهري هو كلُّ سبعٍ (يعقر) من الأسد و الفهد و النمر و الذئب»). البته باید گفت: در صورتی می‌تواند چنین معنایی درست باشد که شاهی بر صحت آن وجود داشته باشد، مانند روایتی که در کافی وجود دارد و به صورت صریح کلب عقور را گرگ تفسیر کرده است (کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۴، ص ۳۶۴: «عن أبيه عن أبي عبد الله ع قال: يقتل المحرم الزئبور و النسر و الأسود العذر و الذئب و ما خاف أن يعدو عليه و قال الكلب العقور هو الذئب»؛ و گر نه معنای کلب عقور همان سگی است که خاصیت درندگی، جرح و افتراس و دریدن دارد؛ چه این گونه سگ‌ها باشد یا نه.

۱-۳. سگ صید:

مراد از سگ صید یا صیود آن است که برای شکار آموزش دیده است از آن به کلب معلّم؛ (تعلیم داده شده) نیز تعبیر شده است. این عنوان نیز در روایات به کار رفته است (همان، ج ۶، ص ۵۵۲ و ج ۷، ص ۳۶۸؛ حمیری، ۱۴۱۳ ق، ص ۸۱ و ۱۰۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۳، ص ۳۳۳: «و رواه علي بن إبراهيم في تفسيره عن أبيه عن فضالة بن أيوب عن سيف بن عميرة مثله و زاد ثم قال كل شيء من السباع - تمسك الصيد على نفسها - إلا الكلاب المعلمة فإنها تمسك على صاحبها - و قال إذا أرسلت الكلب المعلم - فاذكر اسم الله عليه فهو ذكاته»؛ همان، ج ۲۳، ص ۳۳۲: «و عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن علي بن الحكم عن سيف بن عميرة عن أبي بكر الحضرمي عن أبي عبد الله ع أنه سأل عن صيد البزاة و الصفورة - و الكلب و الفهد فقال لا تأكل صيد شيء من هذه - إلا ما ذكيتموه إلا الكلب المكلّب (المعلم در نسخه مصححه) قلت فإن قتله - قال كل لأن الله عز و جل يقول و ما علمتم من الجوارح مكلّبين ... فكلوا مما أمسكن عليكم و اذكروا اسم الله عليه»).

۱-۴. کلب سلوقی:

سلوق نام منطقه‌ای در یمن است که بیشتر سگهای آن شکاری بودند و سگ منسوب به آن را سگ سلوقی می‌گفتند. به نظر می‌رسد کار معمول مردم این دیار، آموزش سگان برای شکار بوده است. نتیجه این که کلب سلوقی و کلب صید به یک معنا است. علامه حلی در توضیح کلام شیخ مفید و شیخ طوسی چنین می‌گوید: «وعنی بالسلوقيّ كلب الصيد؛ لأنّ سلوق قرية باليمن أكثر كلابها معلّمة، فنسب الكلب إليها؛ مراد از سگ سلوقی سگ شکاری است؛ زیرا اکثر سگان سلوق - که قریه‌ای در یمن است - دست‌آموزند و سگ شکاری به آن نسبت داده می‌شود» (علامه حلی، ۱۴۱۲ ق، ج ۱۵، ص ۳۵۴). از برخی روایات نیز بر می‌آید که سگ سلوقی برای شکار، آموزش داده می‌شده است (کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۶، ص ۲۰۵: «عن السكوني عن أبي عبد الله ع قال: الكلاب الكرديّة إذا علّمت فهي بمنزلة السلوقيّة»).

۱-۱-۵. کلب حائط:

معنای اصلی حائط دیوار است، ولی در اصطلاح مراد از آن چهاردیواری و بستانی است که دورش دیوار کشی شده و به اصطلاح تسمیه شیء به جزء آن است (محقق حلی، ۱۴۱۸ ق، ص ۵۲۵؛ ابن فهد، ۱۴۰۷ ق، ج ۵، ص ۳۹۵: «کلب الحائط أى البستان، لان البستان یسمى حائطا تسمیة الشیء بجزئه، و فی الحدیث ان فاطمة علیها السلام وقفت حوائطها بالمدينة»؛ صیمری، ۱۴۲۰ ق، ج ۴، ص ۴۸۱: «کلب الحائط، و هو البستان»). کلب حائط یعنی سگی که برای نگهداری از باغ و بستانی که دیوار دارد، آموزش دیده است. در روایتی در باب دیه سگ، نام سگ حائط برده شده است (کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۷، ص ۳۶۸: «عَلَى عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِيمَنْ قُتِلَ كَلْبُ الصَّيْدِ قَالَ يَقُومُهُ وَ كَذَلِكَ الْبَارِى وَ كَذَلِكَ كَلْبُ الْغَنَمِ وَ كَذَلِكَ كَلْبُ الْحَائِطِ.»).

۱-۱-۶. کلب ماشیه:

ماشیه به معنای حیوان چهارپا، اعم از گوسفند، شتر و به قول برخی گاو است. سگ ماشیه یعنی سگی که برای حفاظت از چهارپایان تعلیم دیده است و از گله گوسفند، شتر و گاو محافظت می‌کند (طریحی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۳۹۴: «والماشیة واحدة المواشی، و هی الإبل و الغنم عند الأكثر من أهل اللغة و بعضهم عد البقر من الماشیة و إن كان الأكثر فی غیره، و منه كلب الماشیة»). در برخی روایات علاوه بر کلب ماشیه (صدوق، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۵۶۶: «و فی روایة ابن فضال عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله ع قال دية كلب الصيد أربعون درهما و دية كلب الماشیة عشرون درهما و دية الكلب الذى ليس للصيد و لا للماشیة زبيل من تراب على القاتل أن يعطى و على صاحبه أن يقبل») تعبیر کلب غنم آمده است (کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۷، ص ۳۶۸: «عَلَى عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِيمَنْ قُتِلَ كَلْبُ الصَّيْدِ قَالَ يَقُومُهُ وَ كَذَلِكَ الْبَارِى وَ كَذَلِكَ كَلْبُ الْغَنَمِ وَ كَذَلِكَ كَلْبُ الْحَائِطِ.» که معنای هر دو یکی است (سیوری، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۵۲۵: «کلب الغنم، و یسمى أيضا كلب الماشیة»؛ سبزواری، ۱۴۱۳ ق، ج ۲۹، ص ۳۷۲).

۱-۱-۷. سگ زرع:

یعنی سگی که برای نگهداری از کشاورزی و از حیواناتی که در کشاورزی به کار گرفته می‌شود، در برابر درندگان همچون، گرگ، گراز و درندگان کوچک نگهداری می‌کند (صیمری، ۱۴۲۰ ق، ج ۴، ص ۴۸۱: «الرابع: كلب الزرع، و هو الذى يتخذہ أهل الزروع فى مزارعهم للأنس به، و لیجرسهم و ما عندهم من العوامل من الذئاب و الخنازیر و صغیر السباع.»).

۱-۱-۸. سگ اهل:

عنوان سگ اهلی و سگ اهل در روایات و به تبع کلمات فقها آمده است (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱۰، ص ۳۱۰). کلب دار نیز به همین معنا است. به تصریح برخی مراد از آن سگی است که اهل بادیه یا روستا برای نگهداری از آن استفاده می‌کنند (شهید ثانی، ۱۴۱۳ ق، ج ۱۵، ص ۴۹۹: «و قال ابن الجنید: «فی کلب الدار زبیل من تراب»، لروایة أبی بصیر السابقة. و سمّاه کلب الأهل. و المراد به ما يتخذ لحراسة أهله فی البوادی، و قد يتخذہ أهل الحضر لذلك»؛ ابن فهد، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۳۴۹).

برخی مراد از سگ اهلی را سگ ولگرد در آبادی دانسته‌اند (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۰، ص ۴۷۶: «أی کان هراشا أو کان فی البلد و سمی بالأهلی لخروج کلب الزرع عنه بالخبر»).

۱-۹-۱. سگ کردی:

در روایتی معتبر آمده که سگ‌های کردی چنانچه آموزش ببینند، در حکم سگ سلوکی‌اند (کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۶، ص ۲۰۵: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْكَلْبُ الْكُرْدِيُّ إِذَا عَلَّمْتَ فِيهِ بِمَنْزِلَةِ السَّلَوِيَّةِ»). به نظر می‌رسد سگ کردی، سگ‌های موجود در منطقۀ کرد نشین بوده است که برای شکار آموزش داده می‌شدند. مفاد این روایت همسان بودن حکم سگان کردی با سلوکی در صورت آموزش است.

۱-۱۰-۱. جرو:

جرو به معنای سگ کوچک؛ یعنی توله سگ است. در فقه بحثی است که اگر معاوضه بعضی سگ‌ها جایز بود؛ ولی الآن توله است و می‌توان تعلیمش داد و تبدیل به سگ شکاری یا زرع یا نگهبان شود، آیا نگه داشتن آن صحیح است یا نه؟ آیا معاوضه بر آن صحیح است یا نه؟

۱-۲. نجاست سگ

از آنجا که بحث نجاست سگ مهم و در مباحث دیگر، به در بحث ویژه خرید و فروش آن - که در مسئله اعیان نجس مطرح شده - تأثیر گذار است به اجمال بدان پرداخته می‌شود. البته ممکن است دلیل برخی دیگر از احکام ثانویه محدود کننده نگهداری و گرداندن سگ نیز از نجاست آن ناشی شود؛ همچون حرمت آزار دیگران به سبب سرایت نجاست آن که بدان پرداخته خواهد شد.

همه انواع سگ (ر.ک: محقق حلی، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۴۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ - ۱۴۱۹ ق، ج ۱، ص ۱۹۱؛ شهید اول، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۱۲۳؛ کرکی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۱۶۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۲۸۵؛ سبزواری، ۱۴۲۳ ق، ج ۱، ص ۵۹؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۳۹۲؛ بحرانی، ۱۴۰۵ ق، ج ۵، ص ۲۰۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۸ ق، ج ۲، ص ۷۶؛ امام خمینی، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۱۱۸) - جز سگ آبی و دریایی که در حقیقت نوعی دیگر از حیوان است و به جهت شباهت‌هایی با سگ خشکی به این اسم نامیده شده است (امام خمینی، ۱۴۲۱ ق، ج ۳، ص ۲۲۲: «بل لعدم صدق العنوانین علیهما جزماً، و عدم کونهما مع البری منهما من نوع واحد»؛ خویی، ۱۴۱۸ ق، ج ۳، ص ۳۰: «الکلب و الخنزیر البحرینین کانا خارجین عن حقیقتهم واقعاً، و قد سمّیا بهما لمشابهتهما للبریین فی بعض الجهات و الآثار کما هو الظاهر»؛ صدر، ۱۴۰۱ ق، ص ۳۱۱: «لا تشمل النجاسة کلب البحر و لا خنزیر البحر، و هما حیوانان بحریان یطلق علیهما اسم الکلب و الخنزیر تشبیها لهما بالکلب و الخنزیر البریین») - حتی اجزای فاقد حیات آن همچون مو و ناخن و نیز رطوبت‌های بدنش از قبیل آب دهان و بینی نجس و غیر قابل تطهیر است (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۵، ص ۳۳۱). صاحب جواهر پشتوانه این حکم را روایات (به عنوان نمونه رک: حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۱، ص ۲۲۵: «بَابُ نَجَاسَةِ سُورِ الْکَلْبِ وَ الْخِنْزِيرِ»؛ همان، ج ۳، ص ۴۱۳: «بَابُ طَهَارَةِ عَرَقِ جَمِيعِ الدَّوَابِّ وَ اَبْدَانِهَا وَ مَا یَخْرُجُ مِنْ مَنَاحِرِهَا وَ اَفْوَاهِهَا اِلَّا الْکَلْبُ وَ الْخِنْزِيرُ»؛ همان، ج ۳، ص ۴۱۴: «بَابُ نَجَاسَةِ الْکَلْبِ وَ لَوْ سَلَوِيًّا»؛ همان، ج ۳، ص ۵۱۶: «بَابُ وَجُوبِ تَغْفِيرِ الْاِنَاءِ بِالتَّرَابِ مِنْ وَلَوْغِ الْکَلْبِ ثُمَّ غَسْلِهِ بِالْمَاءِ») مستفیضه که در میان آنها حدیث

صحيح نیز وجود دارد می‌داند و بر آن ادّعاى اجماع؛ بلکه ضرورت مذهب کرده است (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۵، ص ۳۶۶: «الکلب و الخنزیر البریان و هما نجسان عینا و لعابا لا یقبلان التطهیر إلا بالخروج عن مسماهما کما هو الأصل فی کل موضوع کان مدار النجاسة فیہ مسمی الاسم، للنصوص المستفیضة و فیہا الصحیح و غیره، و القسم بالله ان الکلب نجس، و للإجماع المحصل، بل ضرورة المذهب»).

۲. معاوضه و داد و ستد مطلق سگ

آیا معاوضه و داد و ستد بر مطلق سگ جایز است یا نه؛ یا اینکه باید تفصیل قائل شد؟

۱-۲. اقوال:

در باره معاوضه و خرید و فروش سگ‌ها چند قول بین فقها وجود دارد:

۱-۱-۲. قول اول:

عدم جواز به نحو مطلق مگر سگ شکاری.

این قول می‌گوید: معاوضه بر هیچ سگی، جز نوع شکاری آن، جایز نیست و تنها سگ شکاری از حرمت معاوضه بر سگان استثنا شده است؛ هرچند دیگر سگان منفعت عقلایی داشته باشند، مثل سگ نگهبان و گله.

شیخ مفید می‌گوید: «و ثمن الکلب حرام إلا ما کان سلوقیا للصيد فإنه لا بأس ببيعه و أكل ثمنه؛ بهای سگ حرام است مگر کلب سلوقی برای صید» (مفید، ۱۴۱۳ ق، ص ۵۸۹). عبارت شیخ طوسی در نهاییه نیز چنین است: «و كذلك ثمن الکلب إلا ما کان سلوقياً للصيد، فإنه لا بأس ببيعه و شرائه و أكل ثمنه و التکسّب به؛ بهای سگان حرام است؛ مگر سگ سلوقی برای شکار، که خرید، فروش و خوردن بهای آن و کسب با آن اشکال ندارد» (طوسی، ۱۴۰۰ ق، ص ۳۶۴).

دیگر کسانی که قائل به این قول‌اند را می‌توان شیخ صدوق (صدوق، ۱۴۰۳ ق، ص ۳۶۲: «و ثمن الکلب (الذی لیس بکلب صید) سحت»)، محقق سبزواری (سبزواری، ۱۴۲۳ ق، ج ۱، ص ۴۴۵: «الأولی: المشهور جواز بيع كلب الصيد و نقل جماعة الإجماع علیه، و يدلّ علیه النصّ. و لا أعلم خلافاً فی عدم صحّة بيع كلب الهراش، و يدلّ علیه الأخبار. و اختلفوا فی كلب الماشیة و الزرع و الحائط، و الأقرب المنع»)، صاحب حدائق (بحرانی، ۱۴۰۵ ق، ج ۱۸، ص ۸۱: «و هذه الاخبار كلها- كما ترى- متفقّة علی ما ذكرناه من ان ما عدا كلب الصيد، فإنه لا يجوز بيعه و لا شراؤه») نام برد. ظاهر کلمات برخی عدم اختصاص حرمت معاوضه، به خصوص بیع است؛ بلکه شامل مطلق تکسب می‌گردد (طوسی، ۱۴۰۰ ق، ص ۳۶۴: «و كذلك ثمن الکلب إلا ما کان سلوقياً للصيد، فإنه لا بأس ببيعه و شرائه و أكل ثمنه و التکسّب به»). شیخ طوسی می‌گوید: «و ما يجوز بيعه منها يجوز إجارته لأن أحدا لا يفرق بينهما؛ کسی که بیع سگی را جایز بداند، اجاره آن را نیز جایز می‌داند؛ چرا که کسی بین حکم اجاره و بیع تفکیک نکرده است» (طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۲، ص ۱۶۶).

نکته عجیب این است که شیخ طوسی با اینکه خرید و فروش سگ شکاری را جایز و آن را دارای مالیت می‌داند (همان، ج ۲، ص ۱۶۶)؛ ولی در بحث سرقت سگ، آن را استثنا نکرده و می‌گوید: «الکلب و الخنزیر لا قطع فی شیء منهما، لأنهما حرام و حرام ثمنهما؛ دست کسی که هر نوع سگی را سرقت کند، قطع نمی‌شود» (همان، ج ۸، ص ۴۵). برخی نیز در این حکم او را تبعیت کرده‌اند (ابن براج، ۱۴۰۶

ق، ج ۲، ص ۵۴۴؛ در حالی که حق این بود که در صورت قبول مالیت داشتن برخی از انواع سگ، حکم سرقت را نیز در آنها جاری بداند و حداقل بگوید: در سرقت برخی از انواع سگ حد قطع جاری نمی‌شود (اردبیلی، ۱۴۲۷ ق، ج ۳، ص ۱۵۱ «إذا سرق من المسلم الخنزير أو بعض أصناف الكلب أو الخمر المتخذ للشرب؛ فهذا لا تقطع يده»).

۲-۱-۲. قول دوم:

خرید و فروش سگ به استثنای سگ شکاری جایز نیست؛ اما این حکم اختصاص به بیع دارد و معاوضه به گونه غیر بیع، همچون اجاره نسبت به هر سگی که منفعت عقلانی دارد، بدون اشکال است.

مرحوم خوئی این نظر را انتخاب کرده است (خویی، ۱۳۷۱ ش، ج ۱، ص ۱۰۲: «المستفاد من أخبار الباب إنما هو حرمة بيع كلب الماشية و كلب الحائط و كلب الزرع و أما المعاملات الأخرى غير البيع فلا بأس في إيقاعها عليها، كاجارتها، و هبتها، و الصلح عليه»، و مرحوم تبریزی نیز به تبع، همین نظر را انتخاب کرده است (تبریزی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۴۶: «و المتحصل في المقام أنه لا يجوز بيع غير كلب الصيد من سائر الكلاب أخذا بالإطلاق السابق و بمقتضى التقييد في مثل صحيحه عبد الرحمن المتقدمه نعم لا بأس بإجارتها و هبتها الى غير ذلك من المعاملات التي لا تندرج في عنوان البيع كما هو مقتضى عموم الوفاء بالعقود و نفوذ الصلح و الهبة أو نحوها كما لا يخفى»).

۲-۱-۳. قول سوم:

به جز سگ شکاری عناوینی دیگر نیز از ممنوعیت معاوضه بر سگ استثنا شده است. این عناوین علاوه بر سگ شکاری، سه یا چهار عنوان دیگر از سگها را - به عنوان خاص و نه کلی - در بر می‌گیرد.

شیخ طوسی در کتاب خلاف و مبسوط قائل به این نظر شده است. وی در بحث اجاره، علت جواز اجاره سگ شکاری (صید)، گله (ماشیه) و مزرعه (زرع) را چنین ذکر کرده است: «زیرا فروش این سگها نزد ما صحیح است و بدون اختلاف هرچه بیع آن صحیح باشد، اجاره آن نیز صحیح است» (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۳، ص ۵۱۱: «ولأن بيع هذه الكلاب يجوز عندنا، و ما يصح بيعه يصح إجارتها بلا خلاف»؛ طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۳، ص ۲۵۰: «إجارة الكلب للصيد و حراسة الماشية و الزرع صحيحه، لأنه لا مانع من ذلك و لأن بيع هذه الكلاب يصح، و ما يصح بيعه يصح إجارتها»).

سلار (سلار، ۱۴۰۴ ق، ص ۱۷۰: «و بيع الكلاب: إلا السلوقي و كلب الماشية و الزرع») و ابن براج (ابن براج، ۱۴۰۶ ق، ج ۱، ص ۵۰۲: «و إذا استأجر من غيره كلبا لحراسة الماشية، أو الزرع، أو استأجره للصيد، كان جائزا، لأنه لا مانع يمنع من ذلك، و لان بيع هذه الكلاب يصح و ما صح بيعه صح الاستئجار له») همین قول را ذکر کرده‌اند. ابن ادریس (ابن ادریس، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۲۲۰: «إلا كلب الصيد، سواء كان سلوقيا- منسوب إلى سلوق، قرية باليمن. أو لم يكن، و كلب الزرع، و كلب الماشية، و كلب الحائط، فإنه لا بأس ببيع الأربعة كلاب، و شرائها، و أكل ثمنها، و ما عداها محرّم محظور ثمنه») و علامه حلی (علامه حلی، ۱۴۱۲ - ۱۴۱۹ ق، ج ۵، ص ۱۱ - ۱۳: «... و لأنه لو

جاز بیع کلب الصيد جاز بیع باقی الکلاب الأربعة، و الأول ثابت إجماعا و کذا الثانی ... و لآنه يجوز إجارتها فيجوز بيعها...» علاوه بر این سه عنوان، سگ نگهبان باغ (حائط) را نیز اضافه کرده و معاوضه بر آن را نیز جایز دانسته‌اند.

۴-۱-۲. قول چهارم:

عناوین خاص وارد شده در روایات عنوان مشیراند به هر سگی که دارای منفعت عقلایی باشد. بدین بیان که هرچند تنها برای جواز بیع سگ‌هایی خاص، دلیل روایی وجود دارد؛ اما موضوع جواز بیع، این عناوین خاص نیست؛ بلکه در حقیقت ذکر این انواع در روایات، به عنوان مهم‌ترین اقسام سگ‌هایی است که در نظر شرع، منفعت عقلانی حلال داشته است؛ از این‌رو، هر سگی که در نظر شرع منفعت حلال عقلانی دارد، خرید و فروش آن جایز و سگی که چنین نیست، بیعش جایز نیست.

این نظر از کلمات شهید ثانی (شهید ثانی، ۱۴۱۳ ق، ج ۳، ص ۱۳۵: «و الأصح جواز بیع الکلاب الثلاثة، لمشاركتها لکلب الصيد فی المعنی المسوّغ لبيعها»)، محقق نائینی (نائینی، ۱۴۱۸ ق، ج ۱، ص ۲۲ - ۲۳: «...فيمكن حمل الأخبار الواردة فی الکلب الصیود علی المثالیة بل لا یخفی أنّ المنفعة المقصودة من الحارس أهمّ من المنفعة المقصودة من الصّائد... فيمكن حمل أخبار المنع علی خصوص کلب الهراش و الکلب العقور»)، امام خمینی (امام خمینی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۱۰۶: «فتصیر النتيجة علی جمیع الصور و التقادیر جواز بیع جمیع الکلاب النافعة، و ینحصر البطلان بغيرها») و برخی شاگردان امام (فاضل، ۱۴۲۷ ق، ص ۳۹ - ۴۰: «أنّ الحکم بالجواز لا یحتاج إلی دلیل خاصّ؛ لعدم ثبوت الإطلاق فی الروایات المانعة كما عرفت، و عدم قیام الدلیل علی مجرد کون نجاسة المبيع مانعة عن صحّة البيع و جواز التجارة و التکسّب، فعدم شمول الروایات المجوّزة لهذه الکلاب لعدم ظهور دلیل جواز البيع بالإضافة إلی کلب الصيد فی الاختصاص، لا یقدح فی الحکم بالجواز بعد ثبوت المنفعة المحلّلة المقصودة العقلانیة لها، و منها ما أشرنا إلیه من الکلاب المعلمة للتجسس و استکشاف الموادّ المخدّرة أو الأسلحة المخربة، كما لا یخفی»؛ منتظری، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۵۰۰: «صار وجوده نافعا للصيد أو الحراسة أو نحوهما من الأغراض الصحیحة و صار بذلك مالا قابلا للنقل و الانتقال عرفا، بل شرعا أيضا علی ما مرّ منا مرارا من أنّ تحقّق المنافع المحلّلة العقلانیة الموجبة للمالیة ملازم لجواز النقل إجمالا، حیث إنّ المعاملات شرّعت لتبادل الحاجات العقلانیة») استفاده می‌شود.

۲-۲. روایات:

در موضوع معاوضه بر سگ چند گروه روایت وجود دارد:

۲-۲-۱. گروه اول:

برخی روایات، بدون هیچ قیدی بهای مطلق سگان را «سحت» می‌داند.

در میان عده از روایات، یک روایت معتبر وجود دارد و سایر روایات، مؤید روایت صحیح می‌شود؛ البته نمی‌توان این دسته را در حد

استفاضه دانست.

روایت اول: موثقه سکونی و بدین شرح است: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: السُّحْتُ ثَمَنُ الْمَيْتَةِ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ وَ ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ مَهْرُ الْبَغِيِّ وَ الرِّشْوَةُ فِي الْحُكْمِ وَ أَجْرُ الْكَاهِنِ (کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۵، ص ۱۲۶ - ۱۲۷)؛ از امام صادق علیه السلام: بهای مردار، سگ، شراب، مهریه زناکار، رشوه در قضاوت و اجرت پیشگو، سحت است».

این روایت، معتبر است هر چند به اسناد غیر معتبر نیز آمده است، مانند روایت کتاب خصال (صدوق، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۳۲۹: «حدثنا محمد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن موسى بن عمر، عن ابن المغيرة، عن السكوني، عن جعفر بن محمد عن أبيه، عن آبائه، عن علي عليهم السلام قال: ...») که در آن، موسی بن عمر است و توثیق ندارد (علوی عاملی، بی تا، ج ۱، ص ۲۳۴).

روایت دوم: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبَلَادِ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ عِنْدَهُ جَوَارٍ مُغَنِّيَاتٍ قِيمَتُهُنَّ أَرْبَعَةُ عَشَرَ أَلْفَ دِينَارٍ، وَ قَدْ جَعَلَ لَكَ ثُلُثَهَا. فَقَالَ: «لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا، إِنَّ ثَمَنَ الْكَلْبِ وَ الْمُغَنِّيَةِ سُحْتُ (حمیری، ۱۴۱۳ ق، ص ۳۰۵)؛ ابراهیم بن ابی بلاد می‌گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: فدای شما! نزد مردی از دوستان شما کنیزان آوازه خوانی است که قیمتشان چهار هزار دینار است؛ اما برای شما به یک سوم آن قیمت می‌دهد. حضرت فرمودند من بدان نیازی ندارم. همانا بهای سگ و کنیز آوازه خوان پلید است».

روایت سوم: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ: سَأَلَ أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا ع عَنْ شِرَاءِ الْمُغَنِّيَةِ فَقَالَ قَدْ تَكُونُ لِلرَّجُلِ الْجَارِيَةُ تُلْهِمُهُ وَ مَا تَمْنُهَا إِلَّا ثَمَنُ كَلْبٍ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ سُحْتُ وَ السُّحْتُ فِي النَّارِ (کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۵، ص ۱۲۰)؛ از امام رضا علیه السلام از خرید کنیز آوازه خوان سؤال شد. حضرت فرمودند: گاهی مردی کنیزی دارد که او را به لهو می‌افکند؛ ولی بهای آن جز همانند بهای سگ نیست و بهای سگ سحت است و سحت در آتش است».

روایت چهارم: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ مِنَ السُّحْتِ ثَمَنُ الْمَيْتَةِ وَ ثَمَنُ اللَّقَاحِ وَ مَهْرُ الْبَغِيِّ... وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ (کوفی، الجعفریات، ص ۱۸۰)؛ امیرمؤمنان علیه السلام: بهای مردار، بهای جفت‌گیری حیوانات، مهریه زناکار و بهای سگ از سحت است».

روایت پنجم: رَوَى حَمَادُ بْنُ عَمْرٍو وَ أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ أَوْصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا... يَا عَلِيُّ مِنَ السُّحْتِ ثَمَنُ الْمَيْتَةِ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ وَ ثَمَنُ الْخَمْرِ (صدوق، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۳۶۳)؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام چنین وصیت کرد: یا علی! تو را سفارش می‌کنم به وصیتی، پس آن را حفظ کن ... یا علی! بهای مردار و سگ و شراب ناپاک است».

روایت ششم: عَنْهُ عَنِ النَّضْرِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ جَرَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَكُلِ السُّحْتِ ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۷، ص ۱۳۶)؛ امام صادق علیه السلام: بهای شراب از انواع حرام خوری است و از بهای سگ نهی کردند».

روایت هفتم: «وَرَوَى هِشَامُ بْنُ حَسَّانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ ثَمَنُ الْكَلْبِ وَ أَجْرُ الزَّمَرَةِ مِنَ السَّحْتِ (احسائی، ۱۴۰۳

- ۱۴۰۵ ق، ج ۱، ص ۷۴)؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله: بهای سگ و اجرت زناکار از اقسام سحت است».

نکات قابل بررسی در روایات:

نکته اول: اطلاق روایات «ثمن الكلب سحت»

در عبارت «ثمن الكلب سحت»، «الكلب» مفرد محلی به «لام» است و تخصیص و تقییدی ندارد؛ در نتیجه دلالت می‌کند که ثمن کلب به طور مطلق سحت است. اگر موردی استثنا شده است، باید به دنبال مخصص و مقید باشیم.

امام خمینی و برخی شاگردان ایشان، اطلاق این طائفه را بدین بیان انکار می‌کنند: وقتی از یک عنوان شمول و اطلاق استفاده می‌شود که شارع در صدد بیان حکم باشد؛ اما اگر از مواردی بود که شارع تنها در صدد شمارش بعضی از مصادیق یک کلی بود، دیگر در مقام بیان و اطلاق نیست.

نظر امام خمینی این است که این گونه روایات تنها در صدد بیان این است موارد سحت را، همچون بهای سگ، اجرت پیشگو، مهر زناکار و رشوه در قضاوت شماره کند؛ از این رو، نمی‌توان از آن اطلاق گرفت که هر بهای هر نوع سگی حرام است (امام خمینی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۹۸: «و یمكن إنكار الإطلاق فيهما، و ما يشبه بهما ممّا هی فی مقام عدّ جملة من السحت، أو من المنهى عنه، بأن يقال: إنّها ليست بصدد بيان حكم كلّ عنوان، حتى يؤخذ بإطلاقها، بل بصدد بيان عدّ ما هو سحت، نظیر أن يقال: إنّ فی الشرع محرّمات: الكذب، و الغيبة، و التهمة، و الربا، إلى غير ذلك، أو فی الشرع واجبات: الصلاة، و الزكاة، و الحجّ، أوقوله: «بنی الإسلام علی خمس: الصلاة و الزكاة». فإنّه لا یصحّ الأخذ بالإطلاق فيها، فیقال إنّ الكذب مطلقاً حرام، و لا بإطلاق وجوب الصلاة لرفع ما شكّ فی جزئیه أو شرطیه فيها»).

مرحوم آیت الله تبریزی، به این بیان این گونه پاسخ می‌دهد: قاعده اولی در خطابات هنگام بار شدن موضوعی در مقام بیان بودن متکلم حکیم است؛ از این رو، اگر قرینه بر خلاف نباشد، به اطلاق کلام تمسک می‌شود و باید گفت این روایات اطلاق دارد (تبریزی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۴۳: «(لا يقال) لا يمكن التمسك فی إثبات بطلان بيع الكلب مطلقاً بمثل صحيحة إبراهيم بن أبي البلاد، .. و كذا لا يمكن التمسك برواية السكوني عن أبي عبد الله (ع) قال: «السحت ثمن الميتة و ثمن الكلب و ثمن الخمر و مهر البغي و الرشوة فی الحكم و أجر الكاهن» و الوجه فی ذلك عدم الإطلاق لها ایضاً باعتبار أنّها لم ترد فی بیان الحكم لثمن الكلب حتى يؤخذ بإطلاقه، بل فی مقام تعداد السحت نظیر ما ورد فی تعداد الحرام من الكذب و الغيبة و التهمة و الربا و غير ذلك، أو فی تعداد الواجب من أنّها الصلاة و الصوم و الحج و الزكاة الى غير ذلك... (فإنه يقال): لا بد من الحكم ببطلان بيع كلب الماشية أو الزرع أو الحارس و نحوها بمقتضى الإطلاق فيما ورد فی كون ثمن الكلب سحتاً و بمقتضى التقييد فيما ورد من عموم جواز بيع الكلب الذي لا يصيد، و ذلك فان الخطاب الدال على الحكم لموضوع يحمل على كون المتكلم به فی مقام البيان من جهة القيود المحتملة للحكم و موضوعه الا مع القرينة على الخلاف، و من القرينة على الخلاف ما إذا تعلق الوجوب أو الحرمة بأفعال مختلفة ثم ورد خطاب آخر فی تعداد تلك الواجبات و المحرمات المبينة فی الخطابات السابقة؛ و أما إذا كان بيان وجوبها أو حرمتها بذلك الخطاب الجامع فلا بأس بالأخذ بالإطلاق فيه فی ناحية الحكم و موضوعه»).

در مقام داوری به نظر می‌رسد، کلام مرحوم تبریزی نمی‌تواند، نظر امام خمینی را رد کند؛ زیرا امام خمینی گویا قرینه اقامه می‌کند که در این روایات شارع در مقام بیان نیست. قرینه این است که در این روایات شارع در مقام شمارش عناوین است نه در مقام کیفیت بیان حکم، تا اطلاق داشته باشد.

از این‌رو، کلام امام خمینی و برخی شاگردان ایشان را بدین صورت باید پاسخ داد: قرینه داریم که شارع مقدس در این احادیث در مقام بیان کیفیت حکم است و نه در مقام شمارش فقط. اگر مولا حکمی را بر عنوانی بار کرد و شک کردیم در مقام بیان کیفیت حکم است یا نه؟ اگر قیدی به این عنوان زد، یا استثنائی از این عنوان آورد، معلوم می‌شود مولا در مقام بیان است. بر فرض مولا بگوید: «اکرم العالم الا زیدا»، این استثنا به روشنی دلالت می‌کند که غیر از زید هر عالمی تحت وجوب اکرام داخل و مولا در مقام بیان است، در این بحث هم روایت معتبر وجود دارد که در آن قید ذکر قید شده است. از این روایت استفاده می‌کنیم که «ثمن الکلب سحت» است جز در یک مورد. صحیح‌محمد بن مسلم چنین است: «عَنْهُ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبِيَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ثَمَنُ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصِيدُ سَحْتٌ قَالَ وَ لَا بَأْسَ بِثَمَنِ الْهَرِّ» (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۶، ص ۳۵۶).

این روایت می‌گوید: ثمن کلبی که صید نمی‌کند سحت است؛ یعنی به جز سگ شکاری بهای سایر سگان مطلقاً سحت است. از این‌رو، می‌توان نتیجه گرفت که به جز کلب صید سایر کلاب مطلقاً، هر کدام باشد، ثمنش سحت است و ثمن کلب سحت اطلاق دارد و شامل همه سگها می‌شود. پس صحیح‌محمد بن مسلم یا قرینه می‌شود بر اینکه «ثمن الکلب سحت» اطلاق دارد و شامل همه کلاب جز کلب صید می‌شود یا اگر در آن تشکیک کنید از خود صحیح‌محمد بن مسلم استفاده می‌شود «ثمن الکلاب سحت الا کلب الصيد». بنابر این، وجود اطلاق مسلم است. البته به طریقی دیگر - که بعداً در توضیحات خواهد آمد- نیز اطلاق گیری ممکن است.

نکته دوم: عدم اختصاص حرمت معاوضات سگ به باب بیع.

در ضمن نقل اقوال، قول دوم از جمعی از جمله محقق ایراوانی (ایروانی، ۱۴۰۶ ق، ج ۱، ص ۶: «و بالجمله لو لا هذه الأخبار كان مقتضى القاعدة هو الجواز كما في نظائره من التجاسات ذوات المنافع المحللة لكن هذه الأخبار تصلح للخروج بها عن القاعدة بعد عدم معارض لها سوى مرسله الشيخ و هي لا تقاومها من وجوه بل فاقدة لشرائط الحجية فالمتعين المصير إلى المنع لكن في خصوص مورد الأخبار المانعة و هو البيع و في غيره من المعاملات حتى الهبة المعوضة للقاعدة محفوظة لا معدل عنها إلا أن يقطع بوحدة المناط»، محقق خوئی و تبریزی، نقل شد که می‌گفتند: نهی از بیع کلاب به باب بیع اختصاص دارد و شامل سایر مبادلات همچون صلح بر سگ، هبه معوضه و اجاره آن نمی‌شود. البته باید سگ منفعت حلال داشته باشد و از جهت دیگر معاوضه آن باطل نباشد. دلیل این گروه تمسک به طائفه اول است که در آن آمده است «ثمن الکلب سحت» و ثمن اصطلاحاً بر آنچه که به عنوان بدل در باب بیع اخذ می‌شود اطلاق می‌گردد (خویی، ۱۳۷۱ ش، ج ۱، ص ۱۰۲: «تذییل المستفاد من أخبار الباب إنما هو حرمة بيع كلب الماشية و كلب الحائط و كلب الزرع و أما المعاملات الأخرى غير البيع فلا بأس في إيقاعها عليها، كاجارتها، و هبتها، و الصلح عليه بناء على عدم جریان أحكام البيع عليه إذا كانت نتیجته المبادلة بين المالين، فان المذكور في تلك الأخبار هي حرمة ثمن غير الصيود من الكلاب، و لا يطلق الثمن على ما يؤخذ بدلا بغير عنوان البيع من المعاملات»).

در پاسخ باید گفت: این برداشت از مرحوم خوئی و تبریزی قابل قبول نیست. این ادعا که ثمن اختصاص دارد به باب بیع، را لغت عرب و استعمالات تأیید نمی‌کند. ثمن در لغت، به معنای قیمت و ارزش چیزی است و فرقی نمی‌کند این ارزش و عوض شیء به وسیله بیع اخذ شود یا سایر عقود؛ البته از آنجا که بیشتر داد و ستدهای مردم در غالب بیع است از این رو ثمن به معنای بهای کالا در بیع استعمال بیشتری دارد. ولی اینکه بگوییم ثمن اختصاص دارد به باب بیع، قابل قبول نیست؛ به ویژه آنجا که ثمن به عین اضافه شود. به عنوان مثال در باب حج که از ثمن الهدی بحث می‌شود، ربطی به بیع ندارد؛ بلکه مراد قیمت و ارزش هدی است. آیا باذل اگر ثمن الهدی را بذل کند یا بذل نکند حج بذلی محقق می‌شود یا نه؟ ثمن یعنی قیمت و ارزش، و لزوماً ربطی به بیع ندارد. در اینجا هم وقتی گفته می‌شود: «ثمن الکلب سحت» یعنی آن پولی که در مقابل سگ گرفته می‌شود؛ چه به صورت بیع یا هبه یا صلح و امثال آن.

بنابراین این نظریه که «ثمن الکلب سحت» اختصاص به باب بیع دارد و سایر معاوضات را این دلیل ناهمی شامل نمی‌شود، قابل قبول نیست و بسیار بعید است که روایات مکرر بگوید: «ثمن الکلب سحت» ولی بعد گفته شود: تنها مربوط به باب بیع است و اگر هبه معاوضه و صلح کردی این ثمن اشکال ندارد.

نکته سوم: حرمت وضعی یا تکلیفی؟

از روایات «ثمن الکلب سحت» بر فرض اینکه سحت به معنای حرمت باشد، آیا ظهور این طائفه در حرمت وضعی است یعنی تنها داد و ستد آن باطل است یا حرمت تکلیفی؛ یعنی هرچند معاوضه آن باطل نیست ولی حرام است و یا هم حرام است و هم باطل؟ به نظر می‌رسد روایات تنها در حرمت وضعی و بطلان و نه حرمت تکلیفی ظهور دارد. زیرا روایت می‌گوید: ثمن کلب سحت و حرام است و در آن تصرف نکن. مدلول التزامی آن این است که چون این معامله باطل است ثمن، ملک بایع نشده و تصرف در ملک غیر حرام است و الا اگر صرف حرمت تکلیفی بود، تصرف در ثمن حرام نبود و دلالت بر حرمت وضعی و تکلیفی باهم احتیاج به قرینه دارد. از این رو، این طائفه دلالت نمی‌کند که معاوضه حرام تکلیفی هم باشد.

نکته چهارم: معنای سحت

سحت در لغت به معنای هر گونه حرامی که ذکر آن زشت و موجب ننگ و عار است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۱۳۲): «السحت کل حرام قبیح الذکر یلزم منه العار» همچنین به معنای کسب حرامی که برکتی در آن نیست نیز آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۴۱): «الحرام الذی لا یحل کسبه، لأنه یسحت البرکة أی یذهبها». کلمه سحت در روایات، هم به معنای مبعوضیت شدید و حرمت آمده است و هم به معنای مبعوضیت خفیف و کراهت و تعین آن در یکی از دو معنا محتاج به قرینه است و هر جا قرینه نداشته باشیم، قدر متیقن این است که «ثمن المیتة سحت»، یعنی کراهت، یعنی معامله مکروه است.

حالا سؤال این است که در روایت آمده است «ثمن الکلب سحت»، آیا می‌توان گفت: چون قرینه نداریم بر اینکه سحت به معنای مبعوضیت شدید و حرمت است، پس قدر متیقن را اخذ کنیم و بگوییم: معاوضه بر سگ مکروه است؟

در پاسخ باید گفت: چنین استدلالی در این جا صحیح نیست؛ زیرا نسبت به بهای سگ، روایاتی داریم که هر چند از جهت سند هم ضعیف باشند، ولی این روایات دلالت می‌کنند که سحت در بهای سگ، به معنای حرمت است و نه مبعوضیت خفیف و کراهت.

بررسی روایات جهت تشخیص معنای سحت:

روایت اول: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ: سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا ع عَنْ شِرَاءِ الْمُغْنِيَةِ فَقَالَ قَدْ تَكُونُ لِلرَّجُلِ الْجَارِيَةُ تُلْهِيهُ وَ مَا تَمْنُهَا إِلَّا تَمَنُّ كَلْبٍ وَ تَمَنُّ الْكَلْبِ سَحَتْ وَ السُّحْتُ فِي النَّارِ؛ از امام رضا علیه السلام از خرید کنیز آواز خوان سؤال شد. حضرت فرمود: گاهی مردی کنیزی دارد که او را به لِهو می‌کشاند. بهای او جز بهای سگ نیست و بهای سگ سحت است و سحت در آتش است» (کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۵، ص ۱۲۰).

نسبت به سند این روایت در سند سهل بن زیاد در وثاقت سهل بن زیاد اختلاف است؛ هرچند برخی گفته‌اند: سهل بن زیاد ثقة است و امر در سهل سهل است اما باید گفت: که امر در سهل صعب است و در باره وثاقت او نمی‌توان قائل به وثاقت شد (خویی، ۱۴۱۳ ق، ج ۹، ص ۳۵۴). از نظر دلالت در این روایت دو نکته قابل توجه است:

اول: اینکه به کسی که از بهای سگ استفاده کند وعده آتش داده شده و وعده آتش، مستلزم حرمت است.

دوم: بهای کنیز مغنیه تشبیه و قیاس شده است به بهای سگ. روایتی معتبر وجود دارد که ثمن مغنیه حرام است، مقیس وقتی حرام بود مقیس علیه به طریق اولی چنین است. از این رو، از مدلول این روایت - بر فرض صدور- استفاده می‌شود که «ثمن الکلب سحت» یعنی حرام است.

ان قلت: در نکته قبل گفته شد که «ثمن الکلب سحت»، مقصود حرمت وضعی است یعنی بطلان است، آیا این روایت «السحت فی النار» وعده آتش داده شده، نمی‌تواند قرینه باشد که «ثمن الکلب سحت»، حرمت تکلیفی است نه حرمت وضعی؟

در پاسخ باید گفت: این نکته بر این معنا دلالت ندارد؛ زیرا وقتی معامله باطل باشد، ثمن ملک غیر می‌گردد و تصرف انسان در ملک غیر حرام است. از این رو، این روایت دلالت بر اینکه معاوضه بر سگ، حرام تکلیفی است، ندارد.

روایت دوم: الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ ثَمَنِ كَلْبِ الصَّيْدِ قَالَ لَا بَأْسَ بِثَمَنِهِ وَ الْآخِرُ لَا يَجِلُّ ثَمَنُهُ؛ از امام صادق علیه السلام در باره بهای سگ شکاری سؤال کردم. فرمود: بهای سگ شکاری بدون اشکال است؛ اما بهای دیگر سگان حلال نیست» (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۶، ص ۳۵۶). در سند این روایت علی هست که مقصود علی بن ابی حمزه بطائنی است که اگر روایات او قبل از وقف باشد، معتبر است و اگر بعد از وقف باشد، معتبر نیست و اگر احراز نکنیم که قبل از وقف است یا بعد از آن، روایتش معتبر نخواهد بود (داماد، ۱۴۰۵ ق، ج ۳، ص ۱۱۸) و از نظر سند مشکل دارد.

از نظر دلالت عبارت «لایجل ثمنه» ظهور در حرمت دارد و قرینه است که «ثمن الکلب سحت»، یعنی بهای سگ حرام است.

روایت سوم: روایتی است که در سند آن علی بن ابی حمزه است «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ ثَمَنِ الْخَمْرِ فَقَالَ أَهْدِي لِرَسُولِ اللَّهِ ص رَأْيِي مِنْ خَمْرٍ بَعْدَ مَا حُرِّمَتِ الْخَمْرُ فَأَمَرَ بِهَا تَبَاعُ فَلَمَّا أَدْبَرَ بِهَا الَّذِي يَبِيعُهَا نَادَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ خَلْفِهِ يَا صَاحِبَ الرَّأْيِ إِنَّ الَّذِي قَدْ حَرَّمَ شَرْبَهَا فَقَدْ حَرَّمَ ثَمَنَهَا فَأَمَرَ بِهَا فَصَبَّتْ فِي الصَّعِيدِ وَ قَالَ ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ مَهْرُ الْبَغِيِّ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصْطَادُ مِنَ السُّحْتِ (کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۷، ص ۱۳۵)؛ امام صادق علیه السلام از ثمن خمر سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: بعد از آنکه خمر حرام شد، به پیامبر گرامی اسلام ظرفی خمر هدیه شد. گفته شد به او بفروش،

وقتی رفت بفروشد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را صدا زدند و فرمودند: آن کسی که شربش را حرام کرده، بهایش را هم حرام کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله امر کردند که این راوی خمر را روی خاک بریز. بعد فرمودند: بهای خمر و مهر زانی و بهای سگی که شکار نمی‌کند از سحت است».

عبارت «إِنَّ الَّذِي قَدْ حَرَّمَ شَرْبَهَا فَقَدْ حَرَّمَ ثَمَنَهَا» و سپس از آن ذکر سه مورد، قرینه است که سحت به معنای حرمت است. زیرا فرمود: «إِنَّ الَّذِي قَدْ حَرَّمَ شَرْبَهَا فَقَدْ حَرَّمَ ثَمَنَهَا؛ آنکه نوشیدن آن را حرام کرد بهایش را نیز حرام کرد».

هرچند از جهت سند این روایات ضعیف باشند؛ ولی دیگر نمی‌توان گفت: قدر متیقن از سحت در «ثمن الكلب سحت» کراهت است. حداقل این است که در جمع بین این سه روایت و «ثمن الكلب سحت» باید به گونه احوط وجوبی گفته شود که معاوضه بر سگ حرام است. این سه نکته در ذیل طائفه اول که مرتبط با این طائفه بود ذکر شد.

۲-۲-۲. گروه دوم:

این روایت صحیح است شیخ طوسی به اسنادش از حسین بن سعید «عَنْهُ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ثَمَنُ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصِيدُ سَحْتٌ قَالَ وَ لَا بَأْسَ بِثَمَنِ الْهَرِّ؛ بهای سگی که شکار نمی‌کند سحت و بهای گربه بی اشکال است» (همان، ج ۶، ص ۳۵۶).

نسبت بین دو گروه از روایات:

طائفه اول به ظاهرش اطلاق داشت (ثمن الكلب سحت). اما این طائفه یک قید دارد. می‌گوید: «ثمن الكلب الذی لا یصید سحت؛ بهای سگی که صید نمی‌کند سحت است».

«الذی لا یصید» را چگونه معنا کنیم؟ صید نمی‌کند یا قوه صید ندارد بعدا خواهد آمد. علی ای حال مقید ذکر کرده است ثمن کلبی که صید نمی‌کند یا قابلیت صید ندارد سحت است.

آیا طائفه دوم (صحیح محمد بن مسلم) توانائی تقیید طائفه اول را دارد یا نه؟ بدین صورت که طائفه دوم مقید کند طائفه

اول را که بهای سگ غیر صید سحت و بهای سگ شکاری بدون اشکال است؟

مرحوم تبریزی قائل است که نسبت بین این دو طائفه عام و خاص مطلق است و طائفه دوم، طائفه اول را تقیید می‌زند (تبریزی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۴۰: «ای ان بیع کلب الصید من غیر السلوقی جائز إلا فی ظاهر کتابین، فان المستفاد منهما عدم جواز بیع غیر الكلب السلوقی، و هذا بإطلاقه یعم کلب الصید غیر السلوقی، ثم ان الإطلاقات الدالة علی بطلان بیع الكلب و کون ثمنه سحتا تامه، و لا بد فی رفع الید عنها من ثبوت الحجۃ علی تقییدها. و الصحیح ثبوتها بالإضافه إلى کلب الصید سلوقیا کان أو غیره، کصحیحۃ عبد الرحمن بن ابی عبد الله و محمد ابن مسلم معا عن ابی عبد الله (ع)، قال: «ثمن الكلب الذی لا یصید سحت» فان مقتضى التقیید بالذی لا یصید جواز بیع کلب الصید، و بمثلها یرفع الید عن إطلاق مثل صحیحۃ إبراهیم بن ابی البلاد، قال: «قلت لأبى الحسن الأول (ع): جعلت فداک ان رجلا من موالیک عنده جوار مغنیات قیمتهن أربعة عشر الف دینار، و قد جعل لک ثلثها، فقال لا حاجۃ لی فیها ان ثمن الكلب و المغنیۃ سحت» و نحوها غیرها».

اما سؤال این است که در بحث اطلاق و تقييد آمده است که اگر مطلق و مقيد مثبتين باشند، تنافی بين اين دو نيست که یکی در ظهور دليل ديگر تصرف کند و آن را محدود کند. مثل اينکه در یک دليل مولا فرموده باشد «اعتق رقبة»، در دليل ديگر بفرمايد: «اعتق رقبة مؤمنة»، در اين صورت دليل مقيد نمی‌تواند دليل مطلق را تقييد کند، چون هر دو مثبتين‌اند. ممکن است «اعتق رقبة مؤمنة» حمل شود بر افضل افراد؛ بلکه اگر یکی از اين دو مثبت و دیگری منفی بود و متخالفين بودند، یکی «اعتق رقبة» و دیگری «لا تعتق رقبة کافرة» اینجا اطلاق «لا تعتق»، آن «اعتق» را محدود می‌کند و می‌گوید فقط برده مؤمن را آزاد کن.

در اینجا نیز یک دليل می‌گوید: «ثمن الكلب سحت»، مطلقاً هر کلبی باشد. دليل دوم می‌گوید: «ثمن الكلب الذی لا یصید سحت». ممکن است دليل مقيد می‌خواهد اقوا مراتب سحت بودن را بیان کند، که بهای سگی که کار نمی‌کند سحت بودنش شدیدتر است؛ نه اینکه دليل مطلق را مقيد کند.

مرحوم تبریزی بدین گونه پاسخ می‌دهد که از طائفه دوم یک مفهوم گیری می‌کنیم. مفهوم «ثمن الكلب الذی لا یصید سحت» این است که بهای سگی که شکار می‌کند سحت نیست، و این مفهوم، منطوق طائفه اول را تخصیص می‌زند. نتیجه این می‌شود «ثمن الكلب الذی لا یصید سحت»، و «ثمن الكلب الذی یصید لیس بسحت» (همان، ج ۱، ص ۴۰: «فان مقتضى التقييد بالذی لا یصید جواز بیع کلب الصيد، و بمثلها یرفع الید عن إطلاق مثل صحیحة إبراهيم بن ابی البلاد»).

پاسخ این است که وصف ظهور ندارد در انحصار حکم به این وصف و قید، بر خلاف شرط. به عبارت دیگر هرچند ذکر وصف در کلام لغو نیست و آثاری دارد؛ ولی آنجا مفهوم وجود دارد که کلام ظهور داشته باشد در اینکه سنخ حکم منوط باشد به این وصف و زمانی که این وصف منتفی شد، حکم هم منتفی شود. ولی در باب وصف هر چند وصف اشعار به علیت دارد؛ اما ظهور در اینکه این وصف، قید حکم است از نوع سنخ حکم، دلیلی بر آن نداریم نظریه خود مرحوم تبریزی هم همین است، که «لیس للوصف مفهوم»، آن وقت چگونه اینجا ایشان تصریح می‌کنند که تقييد کلب به «الذی لا یصید»، دليل بر این است که «الكلب الذی یصید» ثمنش سحت نیست. در نتیجه تقييد مورد ادعا، مبتنی بر مفهوم داشتن وصف است و نه خود مرحوم تبریزی و نه مشهور اصولیان متأخر قائل به مفهوم داشتن وصف نمی‌باشند (بهبهانی، ۱۴۱۹ ق، ج ۱، ص ۲۳۲).

بنابراین تا اینجا باید چنین گفت: یک مطلقاتی داریم که می‌گوید: «ثمن الكلب سحت» مطلقاً هر کلبی باشد، یک حکم محدودتری داریم که طائفه دوم بود و می‌گفت: سگی که صید نمی‌کند ثمنش سحت است. ولی دلالت نمی‌کند که کلبی که صید می‌کند ثمنش سحت نباشد. هنوز آن اطلاقات طائفه اول به جای خودش باقی است.

از این‌رو، باید طائفه سوم از روایات را بررسی کنیم، ببینیم آیا در طائفه سوم روایاتی داریم که نه به مفهوم وصف - که مفهومی ضعیف است و قابل اعتماد نیست - بلکه به منطوق دلالت کند که مبادله سگ شکاری یا بهای آن حلال است؟

۲-۳. گروه سوم:

گروه سوم روایاتی است که نه به مفهوم وصف، بلکه به منطوق دلالت دارد که بهای سگی که شکارگر است، سحت نیست.

روایت اول: «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ ثَمَنِ كَلْبِ الصَّيْدِ قَالَ لَا بَأْسَ بِثَمَنِهِ وَ الْآخِرُ لَا يَحِلُّ ثَمَنُهُ؛ ابا بصير از امام صادق عليه السلام از بهای سگ شکاری می پرسد و امام در پاسخ می فرماید: بهای آن بدون اشکال و لی بهای دیگر سگان حلال نیست» (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۶، ص ۳۵۶).

در سند این روایت علی آمده است، که ظهور قوی دارد در علی بن ابی حمزه بطائنی. اشکال در سند روایت این است که علی بن ابی حمزه از واقفیه است و تنها در صورت احراز اینکه روایت او قبل از وقف باشد، معتبر است و الا قابل اعتبار نیست و در اینجا چندی احرازی وجود ندارد؛ در نتیجه سند دارای اشکال است.

از جهت دلالت به روشنی لسان روایت نافی طائفه اول است و رابطه اطلاق و تقیید تمام است. طائفه اول می گفت: بهای سگ مطلقاً سحت است و این طائفه می گوید: بهای سگ شکاری سحت نیست.

روایت دوم: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ بَنْدَارٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْوَلِيدِ الْعَمَّارِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعٍ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْعَامِرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصِيدُ فَقَالَ سَحَتْ فَأَمَّا الصَّيْدُ فَلَا بَأْسَ؛ از امام صادق عليه السلام که فرمود بهای سگی که شکار نمی کند سحت است اما بهای سگ شکارگر اشکال ندارد» (کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۵، ص ۱۲۷).

در سند علی بن محمد بن بندار وجود دارد که در تعداد معتناهایی از اسناد کافی در صدر خبر آمده (همان، ج ۲، ص ۲۴۱ و ۲۴۲؛ ج ۳، ص ۲۳ و ۱۲۳؛ ج ۴، ص ۱۲، ۲۷، ۱۰۳، ۱۵۱ و...) و از مشایخ شیخ کلینی است، برخی در باره او گفته اند: هر چند وی جزء مشایخ شیخ کلینی است ولی توثیق ندارد و ثقة نیست (سبحانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۱۵: «روی الکلینی عن علی بن محمد بن بندار، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه. إنك رجل مضارّ ولا ضرر ولا ضرار علی مؤمن...و علی بن بندار، لم يوثق في الكتب الأصولية الرجالية: كما انّ في السند إرسالاً؛ سبحانی، ۱۴۲۰ ق، ج ۱، ص ۳۳۳: «أما علی بن محمد بن بندار فهو شيخ الكليني لم يوثق؛»).

ولی در پاسخ باید گفت: این برداشت صحیح نیست؛ زیرا راوی دوم در این حدیث احمد بن ابی عبدالله، احمد بن محمد بن خالد یا احمد بن ابی عبدالله همان برقی صاحب محاسن است. علی بن محمد بن بندار نوه دختری برقی صاحب محاسن است، ایشان دو نواده دارد که از او نقل حدیث می کنند یکی نوه پسری که در اسناد روایات بدین گونه آمده است: احمد بن عبدالله بن احمد بن ابی عبدالله و دیگری نوه دختری او که همین علی بن محمد بن بندار است.

در اسناد روایات از این نوه دختری به چند اسم تعبیر شده است: علی بن محمد بن بندار، علی بن محمد ماجیلویه، علی بن محمد بن عبدالله و علی بن محمد بن ابی القاسم؛ تمامی این اسامی اشاره به یک فرد یعنی علی بن محمد بن ابی القاسم است که گاهی به نام جدش علی بن ابی القاسم خوانده می شود که توثیق دارد.

نجاشی می گوید: «علی بن ابی القاسم عبد الله بن عمران البرقي المعروف أبوه بماجيلويه، يكنى أبا الحسن. ثقة، فاضل، فقيه، أديب رأى أحمد بن محمد البرقي و تأدب عليه، و هو ابن بنته. صنف كتباً» (نجاشی، ۱۴۱۶ ق، ص ۲۶۱).

درباره وحدت علی بن محمد بن بندار و علی بن محمد بن ابی القاسم، مرحوم خوئی نیز توضیح می‌دهد و او را توثیق می‌کند (خویی، ۱۴۱۳ ق، ج ۱۲، ص ۲۶۴: «و کیف کان فلا شک فی أن علی بن محمد بن أبی القاسم ثقة، و هو شیخ الكلینی، و إنما الإشکال فی أن علی بن محمد هذا هل هو والد محمد بن علی الملقب بماجیلویه أيضا، الذی یروی عنه الصدوق كثيرا، فیکون محمد بن أبی القاسم، جد محمد بن علی ماجیلویه، أو أن محمد بن أبی القاسم عم محمد بن علی ماجیلویه، فیکون علی بن محمد بن أبی القاسم ابن عم محمد بن علی ماجیلویه، الذی صرح به النجاشی فی ترجمه محمد بن أبی القاسم هو الأول...»). از این‌رو، تشکیکی که مرحوم تستری در کتاب قاموس الرجال در وحدت علی بن محمد بن بندار با علی بن محمد بن ابی القاسم دارد به هیچ وجه قابل پذیرش نیست (تستری، ۱۴۱۹ ق، ج ۷، ص ۵۴۴: «قال: احتمال الوحید کونه «علی بن محمد بن أبی القاسم» المتقدم. قلت: قد عرفت ثمة عدم تحقیقه، و لو سلم فذاک معروف ب«علی بن محمد ابن أبی القاسم». بحث در شرح حال علی بن محمد بن بندار است).

البته اشکال دیگری در سند روایت وجود دارد. علی بن محمد بن بندار از احمد بن ابی عبدالله نقل می‌کند، که احمد بن ابی عبدالله یا احمد بن محمد بن خالد البرقی شخصیت معروفی است که در شرح حالش آمده است «یروی عن الضعفاء و اعتمد المراسیل» (نجاشی، ۱۴۱۶ ق، ص ۷۶: «۱۸۲ أحمد بن محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علی البرقی أبو جعفر أصله کوفی - و کان جده محمد بن علی حبسه یوسف بن عمر بعد قتل زید علیه السلام، ثم قتله، و کان خالد صغیر السن، فهرب مع أبیه عبد الرحمن إلى بقرود و کان ثقة فی نفسه، یروی عن الضعفاء و اعتمد المراسیل...») ولی خودش بنفسه ثقة است، ایشان در اینجا حدیث را از محمد بن علی نقل می‌کند، محمد بن علی بدون قید در حدود ۳۰۰ روایت از روایات ما آمده است که تشخیصش هم با راوی و مروی عنه است و در اینجا مقصود از محمد بن علی همان ابوسمینه است که «ضعیف جدا، فاسد الاعتقاد» (همان، ص ۳۳۲: «محمد بن علی بن إبراهیم بن موسی أبو جعفر القرشی مولا هم، صیرفی، ابن أخت خلاد المقرئ، و هو خلاد بن عیسی. و کان یلقب محمد بن علی أبا سمینه، ضعیف جدا، فاسد الاعتقاد، لا یعتمد فی شیء...») است، لذا این سند از جهت محمد بن علی معتبر نیست و سند ضعیف است.

روایت سوم: «عنه (محمد بن احمد بن یحیی) عن أحمد بن ابن فضال عن أبي جَمِيلَةَ عَنْ لَيْثٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْكَلْبِ الصَّيُودِ يَبَاعُ فَقَالَ نَعَمْ وَ يُؤْكَلُ ثَمَنُهُ (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۹، ص ۸۰)؛ از امام صادق علیه السلام درباره سگان شکاری پرسیدم که آیا فروخته می‌شود؟ حضرت فرمودند: بله و بهای آن مصرف می‌شود».

در سند این روایت ابوجمیل، مفضل بن صالح است، از طرفی بزنتی به اسناد صحیح از مفضل بن صالح روایت نقل می‌کند و نقل او توثیق است برای مفضل بن صالح، از طرف دیگر ابن غضائری او را تضعیف می‌کند. تعارض جارج و معدل رخ می‌دهد و اعتماد به نقل ابوجمیل، مفضل بن صالح ممکن نیست. پس روایت از جهت سند معتبر نیست.

با اینکه مرحوم خوئی تضعیفات منقول از ابن غضائری را معتبر نمی‌داند، قائل به ضعف مفضل بن صالح است. استناد او به کلامی از نجاشی است که در شرح حال جابر بن یزید جعفی، نام جماعتی را می‌برد که در بین آنها مفضل بن صالح است؛ سپس می‌گوید: این جماعت «غمز فیهم و ضعفوا» (نجاشی، ۱۴۱۶ ق، ص ۱۲۸)؛ از اینها چشم پوشی شده و تضعیف شده‌اند». مرحوم خوئی می‌گوید: اینکه نجاشی دلیل ضعف را ذکر نمی‌کند گویای این است که ضعف متسالم علیه بین اصحاب است؛ از این‌رو، او ضعیف است.

البته باید توجه داشت که مرحوم خوئی طبق مبانی خود، نباید قائل به ضعف مفضل بن صالح باشد؛ زیرا در موارد دیگر وقتی نجاشی تضعیف یا رمی به غلو را به صیغه مجهول ذکر می‌کند، محقق خوئی می‌فرماید: این تضعیف معتبر نیست «لجهال‌ه الرامی»، چون آن کسی که رمی به غلو و ضعف کرده است مجهول است؛ پس ترتیب اثر نمی‌دهیم. مثلاً در شرح حال عبدالرحمن بن ابی حماد که نجاشی گفته «رمی بالضعف و الغلو» (همان، ص ۲۳۹) مرحوم خوئی تصریح می‌کند: «لایعتمد علی الرمی المذكور لجهال‌ه الرامی فلم یثبت ضعف الرجل (خویی، ۱۴۱۳ ق، ج ۱۰، ص ۳۱۸)؛ به این طعنه نجاشی به رمی و غلو اعتماد نمی‌شود؛ زیرا قائل آن معلوم نیست و پس ضعف راوی اثبات نمی‌شود».

در پاسخ می‌توان گفت: نسبت به مفضل بن صالح و این جماعت هم عبارت نجاشی چنین است: «غمز فیهم و ضعفوا» اینها تضعیف شده‌اند، تضعیف کننده کیست؟ نجاشی نامی از آنان نمی‌برد؛ پس بنابر این نظر مرحوم خویی در این جا نیز ضعف راوی اثبات نمی‌شود. باید توجه داشت که نجاشی گاهی نسبت به راوی، رمی به ضعف یا غلو را مطرح می‌کند و بعد هم خودش قضاوت می‌کند؛ البته قضاوتش گاهی موافق و گاهی مخالف با آن رمی است، به عنوان مثال می‌گوید: «علی بن العباس الجراذینی الرازی، رمی بالغلو و غمز علیه، ضعیف جدا» (نجاشی، ۱۴۱۶ ق، ص ۲۵۵)، اینجا نقل از مجهول کرده ولی خودش هم قضاوت کرده است. گاهی نجاشی می‌گوید: «و قال قوم من القمیین إنه غلا فی آخر عمره و الله أعلم، و ما رأینا له رواية تدل علی هذا» (همان، ص ۳۸)؛ گفته شده که در آخر عمر غالی شده است؛ اما در احادیث او چیزی که دلیل بر غلو باشد، نیافتیم». نجاشی در این عبارت علاوه بر نقل غلو، قضاوت هم می‌کند. اما گاهی نجاشی از مجهول، تضعیفی نقل می‌کند و خودش هم ساکت است، مانند این جماعت که در بین آنها مفضل بن صالح است. در این صورت نمی‌توانیم تضعیف را به نجاشی نسبت دهیم؛ چه برسد به کل اصحاب؛ از این رو، نسبت به مفضل بن صالح نه تنها ضعف متسالم علیه بین اصحاب نیست؛ بلکه تضعیف نجاشی هم از این عبارت به دست نمی‌آید. بنابر آنچه گذشت، اگر تضعیفات ابن غضائری را کسی معتبر بداند، تعارض جرح و معدل است و ملحق به ضعیف است؛ ولی اگر کسی تضعیفات ابن غضائری را معتبر نداند، نقل بزندیقی از او اماره وثاقت می‌شود و ممکن است بگوید ثقه است.

نتیجه: به خاطر تضعیف ابن غضائری، سند این روایت معتبر نیست؛ ولی دلالت روایت تمام است.

روایت چهارم: «أحمد بن أبي عبد الله عن محمد بن علي عن عبد الرحمن بن القاسم عن القاسم بن الوليد العامري قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن ثمن الكلب الذي لا يصيد فقال سحت و أما الصيود فلا بأس (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۶، ص ۳۶۷)؛ از امام صادق علیه السلام در باره بهای سگی که شکار نمی‌کند پرسیدم؟ حضرت فرمودند: سحت است؛ اما بهای سگ شکارگر بدون اشکال است». سند این روایت هم مشکل است. قاسم بن ولید مهمل است (ابن داود، ۱۳۸۳ ق، ص ۲۷۷).

روایت پنجم: روایت فقه الرضا «و اعلم أن أجره الزانية و ثمن الكلب سحت إلا كلب الصيد (منسوب به امام رضا (ع)، ۱۴۰۶ ق، ص ۲۵۳)؛ بدان که اجرت زن زناکار و بهای سگ سحت است مگر سگ شکاری». در مؤلف فقه الرضا اختلاف است و روایاتش قابل استناد نیست (جمعی از محققین، دانشنامه آثار فقهی، ص ۱۰۳).

روایت ششم: روایت دعائم الاسلام قاضی نعمان «وَعَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ لَا بَأْسَ بِثَمَنِ كَلْبِ الصَّيْدِ (مغربی، ۱۳۸۳ ق، ج ۲، ص ۱۹)؛ علی علیه السلام فرمودند: اشکالی در بهای سگ شکاری نیست».

نتیجه اینکه تمامی روایات دلالت کننده بر بی‌اشکال بودن بهای سگ شکاری ضعف سندی دارد و روایت صحیح و معتبری که بتواند از جهت برهانی و استدلال مقید طائفه اول باشد، وجود ندارد. البته ممکن است اجماع را در این مسأله - یا به عنوان دلیل مستقل یا به ضمیمه روایات - مخصص و مقید نسبت به طائفه اول قرار داد. بی‌شک، اجماع از سوی قدما و متأخرین بر جواز بیع سگ شکاری و معاوضه بر آن ثابت است؛ تا جایی که مرحوم خوئی می‌فرماید: ادعای اجماع محصل هم در این باره گزاف نیست؛ چه برسد به اجماع منقول (خویی، ۱۳۷۱ ش، ج ۱، ص ۹۳).

البته تنها به ابن عقیل عمانی نسبت داده شده که ایشان بیع مطلق کلاب را به استناد به همان عمومات «ثمن الكلب سحت» تحریم کرده‌است (مامقانی، ۱۳۱۶ ق، ج ۱، ص ۲۹: «أن أقوال العلماء في مسئلة الكلب مختلفة فمنها ما تفرد به ابن أبي عقيل من المنع من بيع الكلب (مطلقا) و مستنده بعض العمومات التي تقدم ذكرها»).

نتیجه اینکه: طبق نظر مشهور و طبق برهان، نتیجه این است که نسبت به سگ شکاری روایتی معتبر نداریم که طائفه اول را تقیید بزند. البته اگر کسی از روایات متعدد طائفه دوم وثوق به صدور پیدا کرد، مقید طائفه اول می‌شود. اگر کسی اجماع را به عنوان دلیلی تبعیدی قبول کرد، مخصص طائفه اول می‌شود یا اینکه اجماع به ضمیمه روایات، مقید طائفه اول می‌شود. البته نگاه خاصی دیگر وجود دارد که در پایان خواهد آمد.

۳. خرید و فروش دیگر سگهای منصوص:

در فقه علاوه بر سگ شکاری، عناوینی دیگر هم مطرح شده است، از جمله سگ ماشیه، زرع، حائط یا بستان، که از آن به صورت عمومی به سگ حارس (نگهبان)؛ اعم از نگهبان مزرعه، گله و باغ، نیز تعبیر شده است. آیا خرید و فروش این سگها و معاوضه آنها جایز است یا نه؟

۳-۱. اقوال:

اول. حرمت: جمعی از متقدمین یا به اطلاق یا به تصریح قائل به حرمت معاوضه این نوع از سگها شده‌اند. شیخ صدوق (صدوق، ۱۴۰۳ ق، ص ۳۶۲) مفید (مفید، ۱۴۱۳ ق، ص ۵۸۲) قائل‌اند بهای سگ سحت است مگر سگ شکاری، ظاهر عبارت آنان حرام بودن بهای دیگر سگان حتی سگ نگهبان است. بعضی دیگر نیز تصریح به این مطلب کرده‌اند، مانند محقق اول که گفته است: «الأولى لا يجوز بيع شيء من الكلاب إلا كلب الصيد و في كلب الماشية و الزرع و الحائط تردد و الأشبه المنع؛ فروش هیچ گونه سگی جز سگ شکاری جایز نیست؛ در سگ نگهبان گله، زراعت و باغ تردید است و عدم جواز نزدیک به واقع است» (محقق حلی، ۱۴۰۸ ق، ج ۲، ص ۵).

نتیجه اینکه ظاهر کلام جمعی از قدما و تصریح کلام برخی دیگر عدم جواز معاوضه بر انواع سگان نگهبان است و جواز تنها مربوط به سگ شکاری است.

دوم. جواز: در مقابل این نظریه، برخی قدما و جمع زیادی از متأخران همچون شیخ طوسی در مبسوط (طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج

۳، ص ۲۵۰)، ابن ادریس (ابن ادریس، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۲۲۰؛ همان، ج ۲، ص ۳۲۹)، و علامه حلی (علامه حلی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲، ص ۲۵۸) قائل‌اند که معاوضه بر انواع سگان نگهبان جایز است.

۳-۲. دلیل بر جواز معاوضه سگهای نگهبان

طائفه اول روایات به اطلاق می‌گفت: «ثمن الكلب سحت»، یا طائفه دوم که می‌گفت: «ثمن الكلب الذی لایصید سحت» و تنها سگ شکاری را از حرمت استثنا می‌کرد. از این‌رو، باید ببینیم اخراج سگ نگهبان با اقسامش از تحت این اطلاق به چه دلیل است و چرا معاوضه بر سگهای نگهبان جایز است؟

وجوهی برای جواز معاوضه بر این سگها وجود دارد که این وجوه مقید طائفه اول و دوم خواهد بود.

۳-۲-۱. دلیل اول: ادعای اجماع

اگر اجماع به عنوان یک دلیل تعبدی، بر جواز معاوضه بر انواع سگهای نگهبان ثابت شود، می‌تواند مقید مطلقات قرار گیرد. ادعای اجماع و اتفاق بین علما از کلمات شیخ انصاری استفاده می‌شود و می‌فرماید: ««بل ظهور الاتفاق المستفاد من قول الشيخ فی کتاب الإجارة: إنّ أحداً لم یفرّق بین بیع هذه الكلاب و إجارتهما بعد ملاحظه الاتفاق علی صحّة إجارتهما، و من قوله فی التذکره: یجوز بیع هذه الكلاب عندنا، و من المحکّی عن الشہید فی الحواشی: أنّ أحداً لم یفرّق بین الكلاب الأربعة؛ این اتفاق از کلمات شیخ طوسی در کتاب اجاره خلاف استفاده می‌شود. آنجا شیخ طوسی می‌فرماید بیع این سگها نزد ما صحیح است، پس اجاره آنها هم صحیح خواهد بود. «عندنا» به معنای ادعای اجماع است. علامه حلی هم در بعضی کلمات نسبت به این نوع سگها می‌گوید «یصح بیعه عندنا»، شهید نیز اول نیز در حواشی فرموده‌اند: «ان احدا لم یفرق بین الكلاب الاربعه»، یعنی کسی بین سگهای چهارگانه تفاوت قائل نشده و چنان‌که معاوضه بر سگ شکاری جایز است، معاوضه سایر سگهای نگهبان هم جایز است» (انصاری، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۵۶).

نقد وجه اول

به نظر می‌رسد اجماع ادعا شده، قابل اثبات نیست؛ بلکه به یقین در این مسأله اجماع نداریم؛ زیرا -چنان‌که گذشت- جمع زیادی از متقدمین یا در ظاهر کلامشان و یا به تصریح، قائل بودند که معاوضه بر غیر سگ شکاری از دیگر سگها جایز نیست. با وجود این مخالفت نمی‌توان ادعای اجماع بر جواز بیع انواع سگ نگهبان داشت.

۳-۲-۲. دلیل دوم: روایت

وجه دوم: شیخ طوسی در کتاب مبسوط بعد از اینکه بهای سگ صید را از سحت بودن استثنا می‌کند، می‌فرماید: «و الكلاب علی ضربین: أحدهما: لا یجوز بیعه بحال، و الآخر یجوز ذلک فیه. فما یجوز بیعه ما کان معلماً للصيد، و روی أنّ کلب الماشیة و الحائط کذلک، و ما عدا ذلک کله فلا یجوز بیعه و لا الانتفاع به؛ سگان دو گونه‌اند: یکی فروش آن به هیچ‌وه جایز نیست و دیگری جایز است ... جواز بیع

در سگ نگهبان گله و باغ، روایت شده است» (طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۲، ص ۱۶۶). شیخ انصاری اضافه می‌کند که عمل مشهور هم جابر سند این روایت است و هم جابر دلالت آن؛ از این رو، گویی حدیثی معتبر منبئ بر جواز فروش سگ نگهبان گله و باغ داریم (انصاری، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۵۶: «و هو الأوفق بالعمومات المتقدمة المانعة؛ إذ لم نجد مخصصاً لها سوى ما أرسله في المبسوط من أنه روى ذلك، يعني جواز البيع في كلب الماشية و الحائط، المنجبر قصور سنده و دلالت له لكون المنقول مضمون الرواية لا معناها و لا ترجمتها باشتهاره بين المتأخرين»). محقق نائینی نیز بعد از اینکه می‌گوید مقتضای این مرسله صحت بیع سگهای شکاری است، و ارسال آن با عمل مشهور جبران می‌شود؛ سپس اشکالی را پاسخ می‌دهد و می‌فرماید اگر کسی بگوید: قدما بر طبق این روایت فتوا نداده‌اند گویا قدما از این روایت اعراض کرده‌اند و اعراض مشهور موهن است. در پاسخ می‌فرماید ظاهر این است که قدما اصحاب چه ارباب فتاوا و چه محدثین، همچون صدوقین و شیخ کلینی به این حدیث دست پیدا نکرده‌اند؛ نه اینکه دیده‌اند و فتوا نداده‌اند (نائینی، ۱۴۱۸ ق، ج ۱، ص ۵: «و أما الحارس سواء كان للماشية أو للزراعة أو البستان أو الحائط و الخيام و نحو ذلك فقد قيل إن الأشهر بين القدماء هو المنع بل ظاهر الأخبار الواردة في كلب الصيد هو حصر الجواز فيه إلّا أن مقتضى ما أرسله شيخ الطائفة في المبسوط من أنه روى ذلك يعني جواز البيع في كلب الماشية و الحائط صحه ببعه لأن إرساله منجبر بعمل المشهور مع عدم إحراز إعراض القدماء عنه فإن الظاهر أن القدماء لم يظفروا بهذه المرسله فشهرة المنع بين أرباب الفتاوى من القدماء و أصحاب الحديث كالصدوقين و الكليني قدس الله أسرارهم لا توجب الإعراض عنها فيمكن حمل الأخبار الواردة في الكلب الصيود على المثالية بل لا يخفى أن المنفعة المقصودة من الحارس أهم من المنفعة المقصودة من الصائد»).

بنابراین استناد مشهور به این روایت باعث می‌شود که این روایت حجت باشد و مقید طائفه اول و طائفه دوم حساب شود و قائل به جواز معاوضه بر سگهای شکاری شویم.

نقد وجه دوم

این دلیل هم مثبت مدعا نخواهد بود؛ زیرا:

اولاً: شهرتی جابر ضعف سند روایت است، که شهرت قدمایی باشد؛ یعنی جایی که احتمال قوی دهیم با توجه به قرب علما به عصر نص و با توجه به متون در دستشان، قرائنی بر صدور روایتی ضعیف داشته‌اند و طبق آن فتوا داده‌اند. اما شهرت متأخرین، قابلیت جبران ضعف سند روایت را ندارد (سبزواری، بی تا، ص ۴: «الظاهر أن شهرة التي تجبر كسر ضعف السند الشهرة بين المتقدمين من الأصحاب لا المتأخرين منهم»؛ مشارق الشموس، ج ۳، ص ۵۴۹ - ۵۵۰: «إن كانت الشهرة بينهم ليست بمنزلة الشهرة بين القدماء، إذ الشهرة بينهم مظنة وصول نص إليهم أو اطلاع منهم على حال المعصوم، و خواصه (رضی الله عنهم) بخلاف الشهرة بين المتأخرين فإن فيها ليس ذلك المعنى»). در این بحث نیز تنها شهرت متأخرین بعد از شیخ طوسی ثابت است و نمی‌تواند جابر ضعف سند باشد.

ثانیاً: خود شیخ طوسی این روایت را در کتابهایش که برای نقل روایات آماده شده نیاورده است و اشاره‌ای به این روایت نکرده

است.

ثالثاً: متأخرینی که فتوا به جواز معاوضه بر سگهای نگهبان می‌دهند، اصلاً به این روایت استدلال نکرده‌اند تا بگوییک اعتماد به

این روایت، جابر ضعف سند آن است؛ بلکه علما ادله‌ای دیگر دارند.

رابعاً: این نکته که شیخ انصاری فرمود استناد مشهور، جابر دلالتی هم می‌باشد، قابل مناقشه است؛ زیرا متن روایت را که شیخ طوسی نیاورده است و شیخ برداشت خود را مطرح می‌کند و می‌گوید: جواز بیع سگ ماشیه و حائط روایت شده است. اما مضمون واقعی روایت چیست تا ببینیم آیا متن دال بر جواز است یا نه؟ در اینکه فهم شیخ طوسی از متن همراه شود با فهم مشهور و مشهور هم آن را تأیید کنند، برای مجتهد دیگر مفید نمی‌باشد؛ بلکه خود مجتهد باید متن را ببیند و طبق قواعد ظهور ساز از متن روایت جواز را استفاده کند و فهم دیگران برای مجتهد دیگر قابلیت استناد نخواهد داشت.

بنابراین این وجه دوم برای این مدعا قابل پذیرش نیست.

۳-۲-۳. دلیل سوم: دیه داشتن

علامه حلی و جمعی از فقها به دلیل دیه داشتن سگهای نگهبان بر جواز خرید و فروش آنها استدلال کرده‌اند. علامه حلی می‌گوید: «و لأنّ لها دیات منصوصه فیجوز المعاوضه علیها. و لانه یجوز إيجارها فیجوز بیعها؛ به دلیل اینکه برای سگ نگهبان در شرع دیه منصوص وارد شده پس خرید و فروش آن نیز جایز است» (علامه حلی، ۱۴۱۲ - ۱۴۱۹ ق، ج ۵، ص ۱۳). محقق نائینی هم به همین دلیل تصریح کرده است (نائینی، ۱۴۱۸ ق، ج ۱، ص ۵). توضیح این دلیل چنین است: از طرفی وقتی شارع می‌گوید «ثمن الکلب سحت» معنایش این است شارع مقدس فی الجمله مالیت سگ را - که نزد عرف معتبر است - اسقاط و اعلام می‌کند پول حاصل از فروش سگ، اکل مال به باطل و گناه است؛ در نتیجه سگ، نزد شارع ارزش مالی ندارد.

از طرف دیگر اگر ثابت کردیم که بعضی از سگان نزد شارع ارزش دارند، در مقابلش پول پرداخت می‌شود. مدلول التزامی این دلیل، مالیت داشتن آنها است و اگر مالیت داشتند، معاوضه بر آنها جایز است.

از طرف سوم گفته می‌شود: روایاتی خاص دال بر این است که اگر برخی از سگها را کسی کشت، باید دیه آنها را بپردازد. از این روایات استفاده می‌شود که برخی سگان نزد شارع مالیت دارد، وقتی مالیت داشت معاوضه بر آنها جایز است، پس روایات باب دیه بعضی از کلاب، مقید طائفه اول و طائفه دوم می‌شود.

پاسخ: نسبت به این دلیل دو مطلب باید مورد توجه قرار گیرد.

مطلب اول: آیا ادله معتبری بر اینکه بعضی از کلاب در قتلشان دیه هست ثابت است یا نه؟

بررسی روایات دال بر دیه داشتن برخی سگان:

روایت اول: مرسله ابن فضال «(محمد بن علی بن الحسین باسناده) وَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ دِيَةُ كَلْبِ الصَّيْدِ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا وَ دِيَةُ كَلْبِ الْمَاشِيَةِ عِشْرُونَ دِرْهَمًا وَ دِيَةُ الْكَلْبِ الَّذِي لَيْسَ لِلصَّيْدِ وَ لَا لِلْمَاشِيَةِ زَبِيلٌ (زنبیل) مِنْ تَرَابٍ عَلَى الْقَاتِلِ أَنْ يُعْطَى وَ عَلَى صَاحِبِهِ أَنْ يَقْبَلَ (شیخ صدوق، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۱۷۰)؛ دیه سگ شکاری چهل درهم و دیه سگ گله

بیست درهم است و دیه سگی که نه شکاری است و نه سگ گله زنبیلی از خاک است. بر قاتل است که آن را بپردازد و بر صاحبش است که قبول کند».

اسناد شیخ صدوق به حسن بن علی بن فضال معتبر است، ولی ابن فضال حدیث را مرسل نقل می‌کند یا یکی از روات از ابن فضال عن بعض اصحابه حدیث را نقل می‌کند؛ در نتیجه حدیث مرسل است. ولی از جهت دلالت روایت می‌گوید: اگر کسی سگ شکاری بکشد، باید به صاحبش چهل درهم بدهد. نسبت به مالیت داشتن سگ شکاری بحثی نیست؛ ولی روایت نسبت به سگ گله می‌گوید: اگر کسی سگ گله را تلف کند بیست درهم دیه دارد. از این رو همان گونه که سگ شکاری نزد شارع مالیت دارد، سگ گله هم ارزش دارد و چون مالیت دارد معاوضه بر آن هم جایز است.

ذیل روایت هم می‌گوید کلبی که نه کلب صید است و نه کلب ماشیه، اگر کسی او را تلف کند دیه او یک زنبیل خاک است و صاحبش هم باید قبول کند؛ کنایه از این است که دیه ندارد.

روایت دوم: «عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَنْ أَنَسٍ قَالَ: دِيَةُ الْكَلْبِ السَّلَاقِيِّ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا جَعَلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ دِيَةُ كَلْبِ الْغَنَمِ كَبْشٌ وَ دِيَةُ كَلْبِ الزَّرْعِ جَرِيبٌ مِنْ بُرٍّ وَ دِيَةُ كَلْبِ الْأَهْلِيِّ قَفِيزٌ مِنْ تَرَابٍ لِأَهْلِهِ (کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۷، ص ۳۶۸)؛ دیه سگ سلوقی چهل درهم است که رسول خدا آن را تعیین کرده است؛ دیه سگ نگهبان گوسفند، گوسفندی نر و دیه سگ نگهبان مزرعه یک جریب گندم است. دیه سگ اهلی نیز یک قفیز خاک برای صاحبش است. سند این روایت هم مشکل دارد، محمد بن حفص در این طبقه مهممل است، علی بن ابی حمزه بطائنی هم از واقفیه است و روایاتی از او که محرز نیست قبل از وقف است یا بعد از وقف، معتبر نیست.

از جهت دلالت این روایت برای سه عنوان سگ دیه مطرح می‌کند، دیه سگ سلوقی که همان سگ شکاری است چهل درهم، دیه سگ گله یک گوسفند نر و دیه سگ زراعت، یک جریب گندم است.

کلمه جریب دو اصطلاح دارد هم در مساحت به کار می‌رود و هم در وزن، در اینجا مراد وزن است که هر جریب چهار یا ده قفیز معنا شده (جمعی از محققان، ۱۳۹۴ ش، ج ۳، ص ۷۷) و هر قفیز نیز تقریباً سی و شش کیلو گرم است (همان، ج ۶، ص ۶۶۲). آیا سگ اهل یعنی سگی که از خانه و زندگی و خانواده محافظت می‌کند یا اینکه سگی که در خانه از آن نگهداری می‌کنند و فائده‌ای بر آن مترتب نیست؟ هر دو احتمال وجود دارد.

بنابر این، روایت نسبت به سگ ماشیه و زرع می‌گوید: اگر کسی اینها را تلف کند دیه دارد، بیان مستدل اینجا تمام می‌شود که بر غیر از سگ صید، در دو عنوان سگ دیگر نیز شارع مقدس دیه قرار داده است و دیه کاشف از مالیت شیء است پس سگ نگهبان گله و زراعت هم ارزش دارند و معاوضه بر آنها صحیح است.

نسبت به اینکه دیه سگ شکاری چهل درهم است، روایات معتبر وجود دارد (همچون روایت: کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۷، ص ۳۶۸: «عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: فِي دِيَةِ الْكَلْبِ السَّلَاقِيِّ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يَدِيَهُ لِبَنِي جُدَيْمَةَ).

اما نسبت به سایر سگها اعم از نگهبان زراعت و گله هیچ روایت معتبری که دلالت کند این کلاب ديه دارند، وجود ندارد.

به نظر می‌رسد مراد از ديه در این روایات هم قیمت سگها باشد نه دیة اصطلاحی، و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سگها بدین مقدار قیمت گذاری شده‌اند.

نتیجه مطلب اول این است که روایتی معتبر مبنی بر ديه داشتن سگی غیر از سگ شکاری نداریم و صغرای قیاس تمام نیست.

مطلب دوم: ملازمه بین ديه و مالیت

بر فرض اینکه کسی ديه را در سگهای نگهبان با این روایات ضعیف و مثلاً به کمک اجماع اثبات کند بازهم اینکه ديه داشتن سگ ملازم با مالیت داشتن آن است و هر چه ديه داشته باشد ارزش دارد و معاوضه بر آن صحیح است، مورد قبول نیست. البته بدون شبهه در برخی موارد، ديه مقارن با مالیت است، مثل برده. اگر کسی عبدی را بکشد ديه دارد و دیة عبد قیمت آن است؛ ولی مواردی داریم که ديه ثابت است، ولی مالیت آن شخص یا شیء و معاوضه بر او مسلم ثابت نیست. مثل دیة انسان آزاد، که اگر کسی او را بکشد ديه دارد و پس نمس توان گفت: ديه مساوق با مالیت است و معاوضه بر او جایز است. یا جنایت بر میت که ديه دارد ولی دیة او ملک ورثه نمی‌شود و مال میت است و چنانچه او دینی دارد، از جنایت بر بدنش ادا می‌شود و در صورت نداشتن دین، صرف امور خیر می‌گردد (مفید، ۱۴۱۳ ق، ص ۷۶۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ ق، ج ۱۵، ص ۴۹۰).

بنابر این مطلب دوم مستدل هم قابل مناقشه است.

شیخ انصاری در این بحث نکته‌ای دارد که قابل توجه است. بعد از اینکه علامه حلی استدلال می‌کند که ديه مستلزم تملک است و تملک مستلزم جواز معاوضه است؛ پس کلب ماشیه ديه دارد یعنی صاحب آن، مالک آن است و معاوضه بر آن جایز است. شیخ انصاری در رد این نظر می‌فرماید: اتفاقاً بر عکس، ممکن است بگوییم: ديه علامت مالیت نیست؛ بلکه اگر این سگها مال بودند باید گفته می‌شد اگر کسی اینها را تلف کند ضامن قیمت آنها است و قیمتش را باید به مالک پرداخت کند، نه اینکه ديه دارند، پس معلوم می‌شود اینها مالیت ندارند.

به نظر می‌رسد این مطلب شیخ صحیح نیست؛ زیرا بیان شد که ظاهر این است که مراد از اثبات ديه در روایات در حقیقت همان قیمت آنها در آن زمان بوده است.

به هر حال، اثبات اینکه ديه مساوی با مالیت داشتن است پس معاوضه بر آن جایز است، شرعاً قابل اثبات نیست و دلیل سوم نیز بر مدعا دلالت نمی‌کند.

البته روایتی وجود دارد که از آن ارزش و مالیت داشتن برخی سگان علاوه بر سگ شکاری را اثبات می‌کند، که در آینده بدان پرداخته خواهد شد (روایت این است: کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۷، ص ۳۶۸: «عَلَى عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِيمَنْ قَتَلَ كَلْبَ الصَّيْدِ قَالَ يَقُومُهُ وَ كَذَلِكَ الْبَايَ وَ كَذَلِكَ الْغَنَمِ وَ كَذَلِكَ الْخَائِطُ؛ امیر مؤمنان علیه السلام در باره کسی که سگ شکاری را کشت فرمودند که آن سگ قیمت می‌شود و همین گونه است باز شکاری و سگ نگهبان گوسفند و سگ نگهبان باغ»).

۴-۲-۳. دلیل چهارم: جواز اجاره

بر اینکه غیر از بهای سگ شکاری بهای سه عنوان دیگر نیز سحت و حرام نیست و قابل معاوضه هستند، دلیلی است که شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۳، ص ۲۵۰: «إجارة الكلب للصيد و حراسة الماشية و الزرع صحيحة، لأنه لا مانع من ذلك و لأن بيع هذه الكلاب يصح، و ما يصح بيعه يصح إجارته») و در ادامه علامه حلی (علامه حلی، ۱۴۱۲ - ۱۴۱۹ ق، ج ۵، ص: ۱۳: «و لأنه يجوز إجارتهما فيجوز بيعهما») بدان اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: به اتفاق اجاره سگهای ماشیه، حائط و زرع، جایز است، و بین جواز اجاره و جواز بیع ملازمه است و هر چیزی که اجاره‌اش جایز باشد، بیعش هم جایز است.

محقق نائینی هم همین بیان را ذیل ادله تأیید می‌کند (نائینی، ۱۴۱۸ ق، ج ۱، ص ۵: «.. هذا مضافا إلى ما ثبت اتفاقا من جواز إجارتهما»).

پاسخ: چنان‌که مرحوم خوئی اشاره می‌کند شرعا هیچ ملازمه‌ای بین جواز بیع و جواز اجاره وجود ندارد؛ بلکه نسبت بین اجاره و بیع، عموم و خصوص من وجه است، مواردی داریم هم بیع و هم اجاره آن صحیح است مثل کتاب، منزل و ماشین، مواردی داریم که اجاره آنها صحیح است؛ ولی بیع آنها صحیح نیست؛ اجاره انسان آزاد، ام ولد و مال موقوفه، صحیح است؛ ولی بیعشان صحیح نیست. از طرف دیگر مواردی داریم که بیع آن صحیح است؛ ولی اجاره‌اش صحیح نیست. اشیائی که انتفاع به آنها با انتفاع عین است، اگر بخواهیم از آن نفع ببریم عین آن از بین می‌رود، مثل گوشت، میوه، نان و امثال آن، که بیعشان صحیح است اما اجاره‌شان درست نیست (خویی، ۱۳۷۱ ش، ج ۱، ص ۹۸: «انه لا شبهة فی جواز إجارتهما لحفظ الماشية .. فيجوز بيعها لوجود الملازمة بينهما، ... فيه انه لا ملازمة شرعية بين صحة الإجارة و صحة البيع، فإن إجارة الحر و أم الولد جائزة بالاتفاق و لا يجوز بيعهما، كما لا ملازمة بين صحة البيع و صحة الإجارة، فإن بيع الشعير و الحنطة و عصير الفواكه و سائر المأكولات و المشروبات جائز اتفاقا، و لا تصح إجارتهما فإن من شرائط الإجارة ان العين المستأجرة مما يمكن الانتفاع بها مع بقاء عينها، و الأمور المذكورة ليست كذلك»).

نتیجه: اینکه شرعا از صحت اجاره نمی‌توانیم صحت بیع را کشف کنیم و بگوییم چون اجاره این سگها صحیح است؛ پس حتما بیع آنها هم صحیح است. بعلاوه اصل صحت اجاره اینها هم مورد تأمل است.

در نتیجه وجه چهارم هم برای صحت معاوضه بر این سگها، قابل قبول نیست.

۵-۲-۳. دلیل پنجم: سیره عقلا

برخی برای جواز معاوضه بر سگهای دارای منفعت مثل سگ نگهبان به سیره عقلا تمسک کرده‌اند. بدین گونه که بی‌شک عرف و عقلا برای سگهای دارای منفعت، ارزش و قیمت قائل است و هرچه را که عرف و عقلا آن را دارای منفعت ببینند قاعده اولی در شرع هم داشتن ارزش و مالیت آن است (انصاری، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۵۷: «و من المعلوم بالإجماع و السيرة جواز الانتفاع بهذه الكلاب منفعة محللة مقصودة أهم من منفعة الصيد، فيجوز بيعها لوجود القيد الذي اعتبره فيها، و أن المنع من بيع النجس منوط بحرمة الانتفاع فينتفي بانقائها»؛ منتظری، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۵۲۰: «أقول: فالشيخ الطوسي «ره» ادعى إجماع أصحابنا و أخبارهم على جواز اقتناء الكلب

لحفظ البیوت، و السیره أیضا قد استقرت علی ذلک فی جمیع الأعصار». دلیل «ثمن الکلب سحت» خلاف قاعده است و به قدر متقین آن که سگ ولگرد و هراش است تفسیر می‌شود.

پاسخ وجه پنجم: و تمسک به سیره عقلاء در این مورد قابل مناقشه است؛ زیرا طبق یک نظر سیره عقلا احتیاج به امضا دارد و طبق نظر دیگر احتیاج به عدم الردع دارد و «ثمن الکلب سحت» یا «ثمن الکلب الذی لایصید سحت»، رادع از این سیره خواهد بود، یا حد اقل با احتمال رادعیت هم کافی است تا جلوی سیره عقلا را بگیرد. بنابر این تمسک به سیره عقلاء در این مورد قابل قبول نخواهد بود.

۳-۲-۶. دلیل ششم: قوه شکارگری

این دلیل از کلمات امام خمینی استفاده می‌شود که حاوی دو نکته مهم است.

نکته اول: امام خمینی می‌فرماید: سگها در یک تقسیم بر دو قسم است:

قسم اول: سگهایی که قوه درندگی و سبعت و اخذ غیر و شکار ندارند، مثل سگهای ولگرد خیابانی که اگر چیزی به آنها داده شوند می‌خورند و آسیبی هم به کسی نمی‌رسانند یا سگهای تزیینی که مردم آنها را در خانه‌ها نگهداری می‌کنند.

قسم دوم: سگهایی اند که قدرت درندگی، سبعت و اخذ و گرفتن دارند، البته گاهی این نوع سگان تربیت می‌شوند و این ملکه را در مواردی خاص به کار می‌گیرند. اگر سگ گله باشد، با هر حیوانی که به گله حمله کند، مقابله می‌کند. درباره سگ نگهبان زراعت و بستان هم همین‌گونه است. در این‌گونه سگها قوه صید و اخذ دیگران وجود دارد، نهایت تربیت شده و در جهتی خاص قرار گرفته است. پس در همه این سگان که دارای فایده‌اند قوه اصطیاد وجود دارد.

نکته دوم: امام خمینی می‌فرماید: اگر در روایت معتبر آمده بود که ثمن «کلب الصید» سحت نیست؛ ظهور داشت در سگی که شغلش شکار کردن است و از سگ ماشیه، زرع و سگ حائط انصراف داشت؛ چون کارشان صید نبود؛ ولی در روایت معتبر عنوان «الکلب الذی لایصید» آمده است. عنوان «لایصید» به یقین ظهور در فعلیت عنوان صید ندارد؛ یعنی مراد این نیست که سگی که بالفعل شکار نمی‌کند، بهایش سحت است؛ هر چند قابلیت آن را داشته باشد؛ بلکه مقصود این است که آن سگی که قوه شکار ندارد، بهایش سحت است. سگ ولگرد یا تزیینی و سگ اهلی بی‌کار که در خانه‌ها زندگی می‌کند، قوه صید ندارند؛ ولی سایر سگان مثل سگ ماشیه و زراعت قوه صید دارند؛ هر چند این قوه را در موردی خاص به کار می‌برند.

بنابراین، نگاه امام خمینی این است که خود روایت طائفه سوم ضابطه عام دست ما می‌دهد. ضابطه عام این است که هر سگی که قوه صید و اخذ دیگران را ندارد، ثمنش سحت است؛ حتی می‌توان گفت: سگهایی که امروزه پلیس از آنها برای کشف مواد مخدر، مواد منفجره و ... استفاده می‌کند، حتی برای کشف بیماریها از آنها استفاده می‌شود، یا سگ زنده یاب و مانند آن، قوه اخذ و گیرندگی در آنها وجود دارد و تربیت شده است. از این‌رو به نظر امام، نسبت به سگهایی همچون سگ پلیس، سگ گله، باغ و ... که قوه اخذ و گیرندگی دارند، همان طائفه سوم، بر جواز خرید و فروشش کافی است و دلیلی دیگر نیاز نداریم. طائفه سوم می‌گوید: بهای سگی که قوه صید و شکارگری ندارد، سحت است، به تعبیر امام خمینی سگان نافع، قوه صید دارند وقتی قوه صید را دارند، معاوضه آنها نیز جایز خواهد

بود (امام خمینی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۱۰۴ - ۱۰۶: «فالکلاب علی صنفین: أحدهما: ما زالت عنها صفه التصید، و هی التي صارت مهملة و لم یکن لها التکالِب، و هی الکلاب الدائرة فی الأزقة مهملة،... و ثانيهما: ما بقيت علی صفتها و ملکته السبعیة، و هی صیود و سبع بطبعها، و صادق علیها أنها تصید و تصطاد، سواء اتخذت للاصطياد، أو لحفظ الأغنام، أو لحراسة البلد، أو القرية أو المزارع و نحوها. فالميزان فی جواز البیع هو صدق الوصف علیها لا استعمالها فی الصيد أو اشتغالها به، و الظاهر صدق العناوین علی جمیع الأنواع، فتصیر النتيجة علی جمیع الصور و التقادیر جواز بیع جمیع الکلاب النافعة، و ینحصر البطلان بغيرها...»).

روایتی به صورت مرسل نقل شده است که این نظر امام خمینی را تأیید می‌کند. روایت چنین است: «عن ابی رافع عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی حدیث انه رخص فی اقتناء کلب الصيد و کل کلب فیہ منفعه مثل کلب الماشیه و کلب الحائط و الزرع و رخصهم فی اقتنائہ؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن حضرت نگهداری سگ شکاری و هر سگی که در آن منفعتی است، همچون سگ گله و سگ باغ و زراعت را اجازه دادند» (نوری، ۱۴۰۸ - ۱۴۰۹ ق، ج ۱۳، ص ۹۰).

اشکال: طبق این بیان اگر کسی اطلاق «ثمن الکلب سحت» را قبول نکند، بیان مرحوم امام، مستلزم تخصیص اکثر است؛ زیرا روایت به اطلاق می‌گوید: «ثمن الکلب سحت» بعد خیلی از کلاب خارج شود و تنها سگ ولگرد باقی بماند، تخصیص اکثر است پس لازم بود از اول می‌فرمودند: بهای سگ ولگرد سحت است.

پاسخ این است که بگوییم: در همه اقسام و انواع سگها، حتی سگهای صید، مثل سگ سلوقی اگر آموزش نبینند و به حال خودشان رها شوند، تبدیل به سگ ولگرد می‌شوند. با این نگاه، تمامی انواع سگها دو قسم پیدا می‌کند و دیگر تقييد و تخصیص اکثر رخ نمی‌دهد. آن قسمی از سگها که قوه صید در آنها وجود دارد، ثمنشان سحت نیست و آن قسمی که از این سگها که رها شده‌اند و قوه اخذ و شکارگریشان تربیت و تقویت نشده تقویت نشده باشد، سگ ولگرد و عاطل به شمار می‌روند و بهایشان سحت است. این خلاصه بیان مرحوم امام است (امام خمینی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۱۰۶: «و توهّم لزوم تخصیص الأكثر المستهجن فی أدلة المنع فاسد، لأکثرية الداخل فیها من الخارج، و أغلبية الکلاب المهملة التي لا تصید و لا تنفع عن غيرها») که می‌توان آن را با وجه ششم متمیم می‌کنیم.

۷-۲-۳. دلیل هفتم: ارزش داشتن برخی سگها

از سویی روایتی داریم که در بعضی از مصادیق سگ غیر از سگ شکاری با صراحت بیان می‌کند که اینها به نظر شارع دارای قیمت و ارزش‌اند، و از سوی دیگر این کبرای کلی مورد پذیرش است که اگر شارع برای چیزی قیمت و ارزش قائل باشد، معاوضه بر آن را نیز جایز می‌داند.

روایت، معتبره سکونی است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِيمَنْ قَتَلَ كَلْبَ الصَّيْدِ قَالَ يَقُومُهُ وَ كَذَلِكَ الْبَازِي وَ كَذَلِكَ كَلْبُ الْغَنَمِ وَ كَذَلِكَ كَلْبُ الْحَائِطِ؛ (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱۰، ص ۳۱۰؛ کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۷، ص ۳۶۸) از امیر مؤمنان علیه السلام که درباره کسی که سگ شکاری را کشته بود حضرت فرمود سگ شکاری قیمت می‌شود و همین گونه است باز شکاری و سگ نگهبان گوسفند و باغ».

از طرفی این روایت به روشنی دلالت می‌کند که سگ نگهبان گوسفندان و باغ نزد شارع قیمت و ارزش دارد و اگر کسی آن را تلف کرد، باید قیمتش را به صاحبش بپردازد و از سوی دیگر اگر شارع برای آن ارزش قائل است معاوضه‌اش جایز خواهد بود. اگر تحلیل امام خمینی نبود باید گفته می‌شد این روایت تنها موارد خاص را از اطلاعات استثنا می‌کند و علاوه بر سگ شکاری، سگ نگهبان گله و باغ قیمت دارند. ولی با توجه به تحلیل حضرت امام خمینی نتیجه این می‌شود که بیان قیمت دار بودن این انواع سگ مثال است برای داشتن قوه شکارگری. طبق این تحلیل قاعده کلی در جواز خرید و فروش سگها تنها همان قوه شکارگری داشتن آنها است و انواع سگهای بیان شده در روایت مصادیقی از آن کلی است و هر سگ دیگری هم که با داشتن چنین قوه‌ای تربیت شده باشد و نفعی برای صاحبش داشته باشد معاوضه آن جایز است.

بر فرض سگی است که قوه شکارگری و اخذ دارد و در نزاع با سایر سگها از آن استفاده می‌شود، مثل کلب هراش، آیا معاوضه بر این نوع هم جایز است؟

پاسخ این است به تصریح فقها سگ هراش جزء سگهایی است که هرچند نزد عرف مالیت دارد اما نزد شارع مالیت ندارد؛ از این رو، آثار مال بر آن جاری نیست (محقق حلی، ۱۴۰۸ ق، ج ۲، ص ۱۹۱: «فلا تصح [الوصیة] بالخمير و لا الخنزير و لا الكلب الهراش و لا ما لا نفع فيه»؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ ق، ج ۴، ص ۵۲۳: «و أمّ الولد مضمونة بالغصب، و كذا ماله قيمة من الكلاب دون كلب الهراش، و یضمن منفعة الكلب»؛ علامه حلی، ارشاد الاذهان، ج ۱ ص ۴۰۹: «و لا یقبل [الاقرار] بالحبّة من الحنطة، و لا بكلب الهراش، و لا السرجین و جلد المیتة») و معاوضه آن هم جایز نیست.

نتیجه این که جمع بین دلیل پنجم و ششم اقتضا می‌کند که بگوییم آن سگی که قوه اخذ و گیرندگی و شکارگری دارد و از این جهت نفع دارد، بها و خرید و فروشش جایز است. ولی خرید و فروش غیر آن هرچند که در عرف فایده داشته باشد، مثل سگی که در مسابقه بین سگها استفاده می‌شود، جایز نیست و تحت عمومات ثمن الكلب سحت باقی می‌ماند.

از این رو، اطلاق «ثمن الكلب سحت» مورد قبول است و مقید آن معتبره سکونی می‌باشد که می‌گفت: سگی که قیمت دارد، بهایش سحت نیست. ملاک آن هم روایت معتبر طائفه دوم شد که می‌گفت: «الكلب الذی لا یصید؛ سگی که شکارگر نیست» قیمت ندارد و بهایش سحت و حرام خواهد بود.

۸-۲-۳. دلیل هشتم: منفعت داشتن.

مرحوم خوئی برای جواز بیع و معاوضه بر سگهای نافع، مانند سگ ماشیه و مزرعه و امثال اینها وجوهی را ذکر می‌کند و آنها را ابطال می‌کند و در نهایت وجه پنجمی را مطرح می‌کند و آن را نیز نقد می‌کند.

آن وجه بر جواز چنین است که از طریق اثبات کنیم که معاوضه بر غیر از سگ شکاری، مثل سگ ماشیه و زراعت و ... شرعا مجاز است؛ زیرا از طرفی روایاتی وجود دارد که مضمونش این است که خرید و فروش هر چیزی که در آن منفعت است و موجب صلاح عباد،

مجاز است، مثل روایت تحف العقول: «و كل شيء يكون لهم فيه الصلاح من جهة من الجهات فهذا كله حلال بيعه و شراؤه و إمساكه و استعماله و هبته و عاریته».

از طرف دیگر دلیل داشتیم «ثمن الكلب سحت»، این دلیل اطلاق دارد چه سگ منفعت‌دار باشد و چه منفعت نداشته باشد، ثمنش سحت است. مستدل می‌گوید: نسبت بین این دو دلیل عامین من وجه است، دو ماده افتراق دارد و یک ماده اجتماع:

ماده افتراق اول: غیر از سگ اشیائی که منفعت دارند، مثل، خانه، فرش، لوازم زندگی و امثال اینها، حدیث تحف العقول شامل اینها می‌شود و دلیل «ثمن الكلب سحت» ساکت است، هیچ ارتباطی به اینها ندارد.

ماده افتراق دوم: سگهای ولگرد بدون منفعت عقلائی، که «ثمن الكلب سحت» شاملش می‌شود، حدیث تحف العقول شامل این موارد نمی‌شود؛ زیرا منفعت عقلائی ندارد.

ماده اجتماع: سگهای دارای منفعت است، سگ شکاری، سگ نگهبان گله و مزرعه و امثال اینها. «ثمن الكلب سحت» می‌گوید: بیع این انواع نیز صحیح نیست. حدیث تحف العقول می‌گوید: منفعت دارد و بیعش درست است. مستدل می‌گوید: عامین من وجه در ماده اجتماع، تعارض و تساقط می‌کنند نتیجه اینکه در کلاب نافع نه «ثمن الكلب سحت» قابل استدلال است و نه روایت تحف العقول؛ زیرا تعارض و تساقط کردند؛ پس برمی‌گردیم به عمومات «احل الله البيع» و «تجارة عن تراض»، در نتیجه بیع سگهای نافع جایز است.

مرحوم خوئی به این بیان اشکال می‌کند و می‌فرماید: «الوجه الخامس: ان الحكم بجواز بيعها هو مقتضى الجمع بين الروايات، لأننا إذا لاحظنا للعمومات الدالة على المنع، مع قوله (ع) في رواية تحف العقول: (و كل شيء يكون لهم فيه الصلاح من جهة من الجهات فهذا كله حلال بيعه و شراؤه و إمساكه و استعماله و هبته و عاریته) وجدنا ان النسبة بينهما هي العموم من وجه، فان العمومات تقتضي حرمة بيع الكلاب كلها، و إنما خرج منها بيع كلب الصيد فقط للروايات الخاصة، و هذه الفقرة من رواية تحف العقول تقتضي صحة بيع كلما كان فيه جهة صلاح، فتشمل بيع كلب الماشية و كلب الحائط و كلب الزرع أيضا، لجواز الانتفاع بها في الحراسة، و بعد سقوطهما المعارضة يرجع في إثبات الجواز التكليفي إلى أصالة الإباحة، و في إثبات الجواز الوضعي إلى عمومات صحة البيع و التجارة عن تراض. و فيه أولا: انا لو أغمضنا عما تقدم في رواية تحف العقول. فإنها لا تقاوم العمومات المذكورة في خصوص المقام، لأن كثرة الخلاف هنا مانعة عن انجبار ضعفها بعمل المشهور.

و ثانيا: انه لا مناص من ترجيح العمومات عليها، إذ قد بينا في علم الأصول: ان من جملة المرجحات عند معارضة الدليلين بالعموم من وجه ان يلزم من العمل بأحدهما إلغاء الآخر من أصله، و إسقاط ما ذكر فيه من العنوان عن الموضوعية، و حينئذ فلا بد من العمل بالآخر الذي لا يلزم منه المحذور المذكور، و في المقام لو عملنا برواية تحف العقول للزم من ذلك إلغاء العمومات على كثرتها، و لسقط عنوان الكلب المذكور فيها عن الموضوعية لخروج الكلب الصيد منها بالروايات الخاصة كما عرفت، و لو خرجت الكلاب الثلاثة منها بالرواية المذكورة لما بقي تحتها إلا الكلب الهراش فقط. و يكفي في المنع عن بيعه عدم وجود النفع فيه، فلا يحتاج الى تلك العمومات المتظافرة، و يلزم المحذور المذكور، و اما إذا علمنا بالعمومات، و رفعنا اليد عن الرواية فإن المحذور لا يتوجه أصلا، لأن ما فيه جهة صلاح من الأشياء لا ينحصر في الكلاب الثلاثة؛ در بحث عامین من وجه و تعارض، وقتی تساقط می‌کنند که مرجحی در بین نباشد. یکی از مرجحات در

عامین من وجه این است اگر مادهٔ اجتماع را به یک دلیل بدهیم، دلیل دیگر بدون مورد بماند، بیان آن دلیل لغو است و مستهجن است. این نگاه باعث می‌شود مادهٔ اجتماع را به همان دلیل بدهیم که اگر مادهٔ اجتماع را در ذیلش نداشته باشد، لغو می‌باشد و ذکرش مستهجن می‌گردد و بدین‌گونه تعارض برطرف می‌شود.

اگر سگهای نافع را که مادهٔ اجتماع است به حدیث تحف العقول بدهیم و بگوییم در ذیل این دلیل داخل است، پس بیعش جایز است. در دلیل «ثمن الکلب سحت»، سگهای نافع را که از این دلیل خارج کردید و ذیل روایت تحف العقول داخل کردید، ذیل دلیل «ثمن الکلب سحت» فقط سگ هراش باقی می‌ماند، و سگ ولگرد هم چون نفعی برای آن متصور نیست خود به خود بیعش جایز نیست. لذا «ثمن الکلب سحت» بدون مورد می‌ماند و ذکرش لغو می‌شود. به این جهت باید سگهای نافع را هم تحت دلیل «ثمن الکلب سحت» باقی بگذاریم و حدیث تحف العقول هم موارد خودش را دارد. غیر از کلاب نافع هزاران مورد داریم نفع دارد بیعش هم درست است. از این‌رو، جمع بین دو دلیل این‌گونه می‌شود که بیع همهٔ اشیای نافع مجاز است ولی بیع سگ مجاز نیست هر چند نافع باشد (خویی، ۱۳۷۱ ش، ج ۱، ص ۹۸).

نقد کلام محقق خوئی

این بیان قابل قبول نیست؛ زیرا:

اولاً: طبق مبانی آقای خویی از یک نگاه رابطه بین این دو دلیل عام و خاص مطلق است نه عامین من وجه، تعجب است ایشان قبول می‌کنند بین این دو دلیل عامین من وجه است.

مرحوم خوئی و شاگردشان مرحوم تبریزی به تبع محقق ایروانی گفتند: «ثمن الکلب سحت» اختصاص به باب بیع دارد و شامل سایر معاوضات، مثل صلح، اجاره، هبه و امثال آن نمی‌شود، دلیلشان هم این بود که ثمن ظهور دارد در پولی که در بیع پرداخت می‌شود؛ از این‌رو، شامل سایر معاوضات نمی‌شود. اگر مدعای مرحوم خوئی این است رابطه بین «ثمن الکلب سحت» و حدیث تحف العقول عام و خاص مطلق می‌شود، نه عام و خاص من وجه. حدیث تحف العقول می‌گوید هر چیزی که منفعت دارد بیع و شراء و هبه و همه نوع کاربرد آن جایز است. روایت «ثمن الکلب سحت» به نظر مرحوم خویی می‌گوید: مگر بیعش که جایز نیست. این عام و خاص مطلق شد نه عام و خاص من وجه.

ثانیاً: بر فرض اینکه عامین من وجه تصویر شود مستدل می‌تواند بگوید: این وجه ترجیح آقای خویی درست نیست. اگر سگان نافع را ذیل حدیث تحف العقول داخل کنیم «ثمن الکلب سحت» بدون مورد باقی نمی‌ماند؛ بلکه مواردی مثل سگ هراش که توضیح داده شد به معنای سگ ولگرد نیست، مرحوم خویی می‌گوید: به اجماع، کلب هراش داخل در «ثمن الکلب سحت» است، کلب هراش یعنی سگی که برای جنگ بین سگها و تهییج بعضی از سگها بر بعضی دیگر به کار می‌رود که از قدیم بسیار رائج بوده و تا امروز هم هست، سگها را تربیت می‌کنند برای نزاع با یکدیگر، مسابقه، شرط بندی و امثال آن، اینها داخل در «ثمن الکلب سحت» است. همچنین سگهای ولگرد از همه طوائف نیز داخل در «ثمن الکلب سحت» است. از این‌رو، سگهای نافع را هم که خارج کنید «ثمن الکلب سحت» بدون مورد

نمی‌ماند. بنابر این مستدل ممکن است بگوید تعارض مستقر است و ترجیحی هم نیست؛ از این‌رو، دو دلیل تساقط می‌کنند و ما به قواعد عام مراجعه کنیم.

ثالثا: بنابر آنچه در بیان طوائف روایات گذشت در سگ سه طائفه روایت داریم و هر سه طائفه هم روایت معتبر دارد، یکی «ثمن الكلب سحت». طائفه دوم صحیح محمد بن مسلم «ثمن الكلب الذی لا یصید سحت». طائفه سوم معتبره سکونی «یُقَوِّمُهُ وَ كَذَلِكَ الْبَازِی وَ كَذَلِكَ كَلْبُ الْغَنَمِ وَ كَذَلِكَ كَلْبُ الْحَائِطِ». این سه طائفه را اگر با حدیث تحف العقول نستب سنجی کنیم، انقلاب نسبت رخ می‌دهد که خود مرحوم خوئی در باب تعارض قبول دارد و با این انقلاب نسبت رابطه از عامین من وجه خارج می‌شود.

۴. معاوضه سگهای دارای منفعت جدید

آیا معاوضه بر سگهایی که در گذشته نفعی نداشته اند و اکنون دارای منفعت اند، مانند سگهایی که در پلیس، ارتش و هلال احمر به کار می‌رود، جایز است؟

با توجه به مطالبی که در گذشته اشاره شد، این نتیجه به دست می‌آید که معاوضه بر این نوع از سگها صحیح و جایز خواهد بود. دلیلش این است که همان گونه که گذشت مراد از «الكلب الذی لا یصید» یعنی سگی که قوه شکارگری و اخذ ندارد، ثمنش سحت و حرام است و سگهایی که در آنها این قوه تقویت و تربیت شده و در نتیجه دارای منفعت شده‌اند، هم‌آنها مصداق عنوان شکار گر شده‌اند؛ یعنی سگهایی‌اند که قوه صید دارند. تمام این سگهای نافع با تربیت و آموزش همان قوه شکارگری و گیرندگی و قوه اخذ است که توانایی انجام دادن کارهای مختلف را پیدا می‌کند. با فقط قوه صید و اخذ است که مثلا مواد منفجره یا انسان زنده در زیر آوار یا بیماری خاص را پیدا می‌کند و می‌گیرد.

از این‌رو، تمام سگهای نافع در حقیقت تربیت شده همان قوه صید و اخذ است که در مسیری خاص تربیت شده است و بر آنها صدق «الكلب الذی یصید» می‌کند؛ حال متعلق صید هر چه باشد. بنابر این خرید و فروش هر سگ تربیت شده‌ای که قوه شکارگری‌اش تحت تربیت و آموزش قرار گیرد، در هر جهتی که منفعت قابل توجه نزد عقلا داشته باشد، جایز است و داخل در «الكلب الذی یصید» است.

۵. خرید و فروش توله سگ

آیا معاوضه و مبادله توله سگ که در عربی بدان جرو گفته می‌شود، برای آموزش دادن است و در نهایت استفاده آن در امور دارای منفعت جایز است یا نه؛ با اینکه بالفعل بر آن صدق عنوان سگ شکاری یا نگهبان نمی‌کند؟

اینجا دو نظریه بین فقها وجود دارد. برخی قائل به جواز (شهید ثانی، ۱۴۱۰ ق، ج ۳، ص ۲۰۹: «إلا كلب الصيد و الماشیة و الزرع و الحائط کالبستان و الجرو القابل للتعلیم»؛ بحرانی، سداد العباد، ص ۴۲۴: «و الظاهر أن الجرو الصغير من كلاب الصيد إذا كان المقصود تعلیمه لا بأس بشرائه») و برخی قائل به عدم جواز اند. مرحوم تبریزی دلیل این عدم جواز را این‌گونه بیان می‌کند: «ثم ان مقتضى الإطلاقات عدم جواز بيع الصغار من الكلاب التي لا تصلح فعلا للصيد و تصلح له بعد كبرها و تعلیمها، و الوجه في ذلك ظهور الوصف في الروایات المقيدة في الصالح للصيد فعلا و اما الصالح بالإمكان و معلقا على الكبر و التعلیم، فباق في الإطلاقات المانعة و القاضية بأن ثمن

الکلب سحت؛ مقتضای اطلاقات، عدم جواز بیع توله سگ است؛ زیرا وصف، ظهور در فعلیت دارد. مراد از «کلب الصید يجوز بیعه»، سگی است که بالفعل قوه صید دارد، و اگر فروش سگ گله جایز است، مراد سگی است که بالفعل محافظ گله است، از این‌رو، نسبت به توله سگی که با آموزش و تمرین نگهبان خواهد شد، این وصف بر آن صدق نمی‌کند و اطلاقات «ثمن الکلب سحت»، شامل این توله سگ می‌شود و در نتیجه مطلق معاوضه یا بیع آن نیز سحت و حرام خواهد بود» (تبریزی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۴۱).

در پاسخ باید گفت: چنان‌که در اصول آمده هرچند وصف، ظهور در فعلیت دارد؛ اما وصف و مبدأ گاهی فعل است و گاهی قوه. کلب الصید؛ یعنی سگی که قوه صید کردن دارد، عرف در این موارد، بین قوه ضعیف و قوی تفاوت قائل نمی‌شود؛ از این‌رو، سگ کوچک هم که از جنس سگان نافع است و دارای قوه شکارگری است؛ هرچند ضعیف و می‌تواند تربیت شود و دارای منفعت گردد. عرف در این موارد صفت را مسلوب نمی‌داند، تا گفته شود: سگ صید بر آن صدق نمی‌کند.

به علاوه سگی که قوه صید داشته باشد، بی‌شک، اطلاق کلام شاملش می‌شود؛ چه این قوه ضعیف باشد و چه قوی. اگر متخصص فن بگوید: در این توله سگ قوه صید وجود دارد و می‌تواند تربیت شود، اطلاق «کلب الصید» شاملش می‌شود و معاوضه بر آن جایز است. حتی به تصریح برخی، سگ هراش نیز که قابل تعلیم و تربیت است این قوه را دارد و برای آموزش آن خرید و فروشش جایز است (بحرانی، سداد العباد، ص ۴۲۴: «و الظاهر أن الجرو الصغير من كلاب الصید إذا كان المقصود تعليمه لا بأس بشرائه، و ربما ألحق به كلب الهراش عند قبوله للتعليم»).

کسانی مثل امام خمینی که کلب الذی یصید را عنوان مشیر برای داشتن منفعت عقلائی می‌دانند، بدون شبهه، موضوع حلیت خرید و فروش سگها را بدان پیوند می‌زنند و در نتیجه از آنجا که عرف برای توله سگ منفعت عقلایی که مورد نهی شارع نیست، قائل است بیع و معاوضه بر آن را نیز جایز می‌داند.

مرحوم تبریزی پس از اینکه از ادله استفاده می‌کند که بیع قسمتی از سگها باطل است و ثمنش سحت است، می‌فرماید: کسب کردن با سگها که سحت و باطل است، شامل موردی که کسی داد و ستد می‌کند بر کلاب ولگرد تا آنها را بکشد و مردم از دست آنها راحت شوند، این تکسب خارج از مدلول روایات است «ثمن الکلب سحت»، اجماع تعبدی هم که نداریم که هر داد و ستدی بر کلاب حرام است؛ از این‌رو، داد و ستد بر کلاب ولگرد برای آنکه آنها را بکشند و مردم از دست آنها راحت شوند، مشکلی ندارد (تبریزی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۳۱: «نعم لا ريب في جواز التکسب به بمثل من يكون خبرته في جمع تلك الكلاب و قتلها تحصيلاً لراحة الناس، و التکسب بهذا النحو خارج عن مدلول الرواية، و ليس لدينا إجماع تعبدی يمنع عن ذلك»).

در توضیح این سخن باید گفت: اگر مراد از تکسب خرید سگ هراش و ولگرد و کشتن آنها باشد؛ به نظر می‌رسد که دلایل حرمت این مورد را هم شامل می‌شود؛ اما اگر دستمزد گرفتن بر کشتن آنها باشد به نحو جعاله یا اجاره که هرکس مشغول کشتن سگها باشد به او حقوق دهند یا هر که لاشه سگی را بیاورد به عنوان جعاله فلان مبلغ را به او می‌دهیم، اشکال ندارد.

۶. خرید و فروش سگهای زینتی

انسان مدرن که از حالات روانی و نفسانی خود رنج می‌برد و دچار تنهایی و افسردگی شده، با توجه به نیاز فطری محبت به دیگران و انس و به دلیل به هم‌ریختگی چارچوب خانواده به دنبال پر کردن این خلاء در زندگی خود می‌باشد، از این‌رو، برخی حیوانات و به ویژه سگ را به جهت خاصیت انس‌پذیری شدید آن در کنار خود نگه می‌دارد. حال سؤال این است که معاوضه و خرید و فروش این نوع سگهای زینتی و خانگی که مردم صرفاً برای سرگرمی و مأنوس شدن با آنها از آنها نگهداری می‌کنند، چه حکمی دارد؟

باید توجه داشت که گاهی حکم و عنوان ثانوی بر این موضوع بار می‌شود و به جهت عنوان ثانوی، برای فردی خاص، همچون درمان بیماری روانی، دلیل بر جواز اقامه می‌کنیم، که محل بحث نیست.

محل بحث با صرف نظر از عنوان ثانوی است؛ بلکه جهت نگهداری سگ صرف سرگرمی و انس گرفتن با این حیوان است. به نظر می‌رسد باید به سبیل فتوا یا به احتیاط، حکم به حرمت داد و ستد با این نوع سگها کرد.

دلیل این حکم با بیان سه نکته آشکار می‌شود:

اول: از طرفی اطلاق «ثمن الکل سحت» ثابت است.

دوم: بر خلاف «ثمن المیتة سحت» که حمل بر کراهت و مبغوضیت خفیف می‌شود، نسبت به «ثمن الکل» قرائنی اقامه و نتیجه این شد که به ضرس قاطع نمی‌توان گفت: «ثمن الکل سحت»، سحت به معنای مبغوضیت خفیف است؛ بلکه باید گفت: حداقل به احوط وجوبی سحت به معنای مبغوضیت شدید و حرمت است مخصوصاً روایت سهل بن زیاد و روایات دیگری که در باب بود. سوم: سگهای زینتی «الکلب الذی یصید» نیستند و قوه صید ندارند که بتوان آنها را در این عنوان داخل کرد و معاوضه بر آنها را جایز دانست؛ از این‌رو، سگهای زینتی تحت اطلاق «ثمن الکل سحت» باقی می‌مانند؛ از این‌رو، باید فتوا به تحریم داد و ستد آنها داد و حد اقل باید گفت احوط وجوبی این است که معاوضه بر این نوع سگان باطل است.

البته در گذشته توضیح داده شد که از «ثمن الکل سحت»، حکم تکلیفی استفاده نمی‌شود تا بگوییم از جهت تکلیفی هم معاوضه بر آنها حرام است. آنچه استفاده می‌شود این است که معاوضه بر سگهای تزئینی باطل است و دلیل بر اخراج این کلاب از تحت «ثمن الکل سحت»، نداریم. البته از این جهت که مالی که در ازای سگ گرفته شده ملک انسان نمی‌شود، تصرف در آن حرام است و باید به صاحبش برگردانده شود.

۷. نگهداری سگ

آیا نگهداری و اقتنای سگها جایز است یا جایز نه؟

در باره نگهداری سگهایی که قوه شکارگری ندارند و به ویژه سگهای زینتی میان فقیهان معاصر دو قول وجود دارد:

۷-۱. قول اول: کراهت

از برخی قدما (ابن فهد، ۱۴۰۷ ق، ج ۵، ص ۳۹۷: «یکره اقتناء الکلاب») و بیشتر فقیهان معاصر، ۱ کراهت فهمیده می‌شود.

برخی نگهداری سگ تزئینی را عملی مذموم می‌دانند و تنها در صورت تشبه به کفار یا اذیت همسایه آن را حرام دانسته‌اند. طبق این فتوا، حکم اولی نگهداری سگ حرمت نیست و تنها در صورتی که مصدق آزار همسایه یا تشبه به کفار باشد، به عنوان حکم ثانوی حرام می‌باشد. ۱

۱. آیت الله خامنه‌ای: حکم نگهداری سگهای خانگی چیست؟ حکم نگهداری آن در حیاط خانه چیست؟ (با توجه به اینکه سگهای خانگی تربیت شده هستند و از مدفوع خود نمی‌خورند) پاسخ: هرگاه سگ‌ها برای پاسبانی منزل باشند مانعی ندارد. اگر محیط زندگی سگ خارج از اتاق باشد، مثلاً در حیاط، یا باغ، یا پشت بام و یا خانه‌ای برایش بسازند، و مسائل مربوط به طهارت و نجاست را مراعات کنند، نگهداری از آن چه حکمی دارد؟ پاسخ: اگر پاکی و نجاست رعایت شود، و بودن آن حیوان در خانه فایده‌ای داشته باشد، مانعی ندارد. پرسش: نگهداری سگ‌های زینتی در خانه و به همراه داشتن آن در ماشین و خیابان که نوعی تقلید از بیگانگان است چه حکمی دارد؟ پاسخ: نگهداری سگ برای سرگرمی و همزیستی اشکال دارد و این کارها شایسته مسلمانان با شخصیت نیست، و از جهات شرعی مشکلات زیادی ایجاد می‌کند. (<http://www.hawzahnews.com>).

سوال: ۱- آیا نگهداری سگ‌های خانگی یا زینتی از لحاظ شرعی حرام است؟ ۲- فروش لباس سگ و متعلقاتش چه حکمی دارد؟ (تجهیزات نگهداری سگ خانگی). پاسخ: آیت الله خامنه‌ای: ۱- نگهداری سگ غیر از سگ گله و شکاری و نگهبان مذموم است و اگر این کار تشبه به غیر-مسلمانان باشد و باعث ترویج فرهنگ آنان گردد و یا باعث آزار و اذیت همسایگان گردد، حرام است. ۲- به طور کلی اینگونه امور اگر باعث ترویج عمل-باطل محسوب می‌شود، جایز نیست. آیت الله مکارم: ۱- نگهداری سگ اگر به قصد استفاده مشروع و عقلانی مثل نگهبانی باشد اشکالی ندارد ولی خرید و فروش و نگهداری سگهای زینتی و امثال آن جایز نیست. ۲- اگر فایده این وسایل منحصر در سگهای زینتی و خانگی باشد خرید و فروش آن اشکال دارد. آیت الله سیستانی: ۱- خرید و فروش سگ جایز نیست مگر سگ-شکار ولی نگهداری آن اشکال ندارد اگر چه نجس است و نماز خواندن در خانه‌ای که سگ در آن نگهداری میشود مکروه شمرده شده است. ۲- به خودی خود اشکال ندارد. آیت الله شبیری زنجانی: ۱- نگه داشتن سگ گله و پاسبان و صید اشکال ندارد ولی بر اساس روایات متعدد نگهداری سگ در غیر این موارد، کراهت-شدید دارد و از جمله صفات زشت محسوب می‌شود. ۲- فی نفسه مانعی ندارد.

آیت الله وحید: خرید و فروش سگ غیر شکاری که باطل است و بنا بر احتیاط واجب، حرام است. ۱- حرام نیست ولی مکروه است. ۲- حرام نیست. آیت الله فاضل: ۱- سگ نجس العین است تمام بدن حتی ناخن‌ها و موهای سگ نجس است، نگهداری سگ بدون ضرورت کراهت دارد. البته اگر برای نگهبانی یا برای شکار باشد، با رعایت طهارت و نجاست اشکال ندارد. ۲- چنانچه غرض-عقلانی بر آن مترتب باشد اشکالی ندارد.

(<http://ahlparvaz.kowsarblog.ir>)

۷-۲. قول دوم: حرمت

ظاهر برخی قدما (طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۲، ص ۱۶۶: «و يجوز اقتناء الكلب للصيد و حفظ الماشية و حفظ الزرع بلا خلاف، و كذلك يجوز اقتناؤه لحفظ البيوت، و من ليس بصاحب صيد و لا حرث و لا ماشية فأمسكه ليحفظ له حرثاً أو ماشية إن حصل له ذلك أو احتاج إلى صيد فلا بأس به لظاهر الأخبار») و تصریح برخی دیگر (ابن ادریس، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۲۱۵: «و اقتناء الحيات، و ما خالف ذلك من المؤذيات، و اقتناء الكلاب، إلا لصيد، أو حفظ ماشية، أو زرع، أو حائط؛ علامه حلی، تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۵۸: «و يحرم اقتناء ما عدا الكلاب الأربعة») و برخی فقهای معاصر حرمت نگهداری سگ است (سبحانی، ۱۴۲۴ ق، ص ۱۸۲: «أضف إلى ذلك أنه يمكن حمل الحصر على الحصر الإضافي، في مقابل ما يتخذ للأنس و اللعب كما هو المعروف بين المترفين و أهل اللعب و الدعابة، فالمراد من حصر الجواز في الصيد، هو نفى ما يتخذ للعب، لا نفى الكلاب الثلاثة المفيدة التي تدور عليها رحي الحياة في المزارع و القرى و الخيام»).

با بررسی ادله، حکم نگهداری سگ مشخص می‌شود.

طبق قاعده، سگهایی که دادوستدشان جایز است، جواز خرید و فروش با جواز اقتنا و نگهداری ملازمه دارد؛ یعنی وقتی شارع مقدس منفعت عقلانی نوعی خاص از سگ را تأیید می‌کند و آن را دارای ارزش و مالیت می‌داند، بدون شبهه، نگهداری آن نیز اشکالی نخواهد داشت. از این‌رو، محل کلام در سگانی است که دلیل بر جواز بیع آنها نداریم، همچون سگ هراش، زینتی و خانگی.

باید توجه داشت که ملازمه‌ای بین عدم جواز بیع و عدم جواز اقتنای سگ وجود ندارد؛ یعنی ممکن است چیزی بیعش جایز نباشد؛ ولی نگهداری آن جایز باشد، مثل اشیایی که مال نیستند، مثل یک لنگ کفش کهنه که بیعش جایز نیست؛ چون مال نیست ولی اقتنائش حرام نیست و می‌توان آن را حفظ کرد. بنابراین طبق قاعده نمی‌توان ادعا کرد سگهایی که بهایشان سحت است، کسی حق ندارد آنها را نگهداری کند. در نتیجه باید برای کشف حکم سراغ ادله خاص برویم و ببینیم نسبت به نگهداری سگها دلیل داریم یا نه؟

دو دلیل به عنوان دلیل خاص بر جواز نگهداری سگها اقامه شده است:

۱. آیت الله خامنه‌ای: نگهداری سگ غیر از سگ گله و شکاری و نگهداری مذموم است و اگر این کار تشبه به غیرمسلمانان باشد و باعث ترویج فرهنگ آنان گردد و یا باعث آزار و اذیت همسایگان گردد، حرام است. در مورد خرید و فروش متعلقات سگ، به طور کلی اینگونه امور اگر باعث ترویج عمل باطل محسوب می‌شود، جایز نیست.

(<http://ahlparvaz.kowsarblog.ir>)

سوال. خرید و فروش سگ و نگه داری آن در خانه چه حکمی دارد؟ آیت الله خامنه‌ای: خرید و فروش سگ نگهداری و سگ گله و سگ شکاری و نگه داری آن در محل مخصوص این حیوانات اشکال ندارد، و سزاوار است از نگه داری سگ به گونه‌ای که در فرهنگ منحط غرب رایج است جدا خودداری شود.

(<https://www.seratnews.com>)

پرسش: همراه داشتن سگ در ماشین و خیابان، و نگهداری آن در خانه، که نوعی تقلید از بیگانگان است، چه صورت دارد؟

پاسخ: این کارها شایسته مسلمانان با شخصیت نیست، و از جهات شرعی مشکلات زیادی ایجاد می‌کند.

۱-۷ - ۱. دلیل اول: اجماع

شیخ طوسی در خلاف می گوید: «يجوز اقتناء الكلب لحفظ البيوت...دليلاً: إجماع الفرقه، و أخبارهم؛ نگهداری سگها برای نگهداری خانه‌ها جایز است؛... دلیل ما اجماع و روایات فرقه است» (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۳، ص ۱۸۳) البته که این دلیل - بر فرض دلیل بودن- تنها به سگ نگهدارنده خانه خاص اختصاص دارد، شیخ طوسی می‌فرماید: «يجوز اقتناء الكلب لحفظ الماشية، أو الحرث، أو الصيد إن احتاج اليه، و إن لم يكن له في الحال ماشية و لا حرث..... دليلاً: ظواهر الأخبار، و لأن الأصل الإباحة، و المنع يحتاج الى دليل؛ دلیل ما بر جواز، اجماع فرقه و اخبار فرقه است (همان، ج ۳، ص ۱۸۳).

صاحب جواهر، موضوع را تعمیم می‌دهد و ادعای عدم خلاف می‌کند و می‌گوید: «يجوز اقتناء الكلب للصيد و حفظ الماشية و حفظ الزرع بلا خلاف، و كذلك يجوز اقتناؤها لحفظ البيوت؛ نگهداری سگ شکاری، نگهدارنده گله، باغ بدون اختلاف جایز است؛ همچنین نگهداری آن برای محافظت از خانه‌ها جایز است» (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲۲، ص ۱۳۸).

در پاسخ باید گفت: اولاً: این اجماع مدرکی است؛ زیرا بر جواز بیع و نگهداری سگهای شکاری و محافظ روایاتی وجود دارد.

ثانیاً: اجماع که دلیل لبی است، اختصاص به سگهای خاص دارد و شامل دیگر سگها، همچون تزئینی نمی‌شود.

۱-۷ - ۲. دلیل دوم: روایات

در این زمینه دو طائفه روایت داریم.

طائفه اول: دو روایت معتبر است که فی الجمله از این روایات استفاده می‌شود اقتنا و نگهداری سگ در خانه جایز است.

روایت اول: معتبره سکونی؛ «عَلَى بَنِي إِسْرَافِيلَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص رَخَّصَ لِأَهْلِ الْقَاصِيَةِ فِي كَلْبٍ يَتَخَذُونَهُ؛ رسول خدا به اهل قاصیه در گرفتن و نگهداری سگ اجازه داد» (کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۶، ص ۵۵۳). سند حدیث معتبر است، موثق است. اهل قاصیه یعنی کسی که از مردم دور است و در نزدیکی او کسی زندگی نمی‌کند. به گوسفند دور افتاده از گله نیز قاصیه گویند (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۵، ص ۱۸۴: «و القاصي و القاصية و القصي و القصية من الناس و المواضع: المُنْتَحَى البعيد ... القاصية: المُنْفَرِدَةُ عَنِ الْقَطِيعِ البعيدة منه»).

دو نکته در دلالت روایت مورد توجه است:

اول: کلمه ترخیص فی الجمله دلالت می‌کند که گرفتن و نگهداری سگ برای دیگران منع دارد. البته مشخص نیست منع، منع شدید و حرمت است یا منع ضعیف و کراهت. روایت فقط می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به اهل قاصیه اجازه دادند که سگ نگهدارند. دوم: این روایت اطلاق ندارد و شامل هر سگی نمی‌شود. به مناسبت حکم و موضوع، باید گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه فرموده‌اند که اهل قاصیه و آن کسی که از شهر و روستا دور است و امنیت ندارد سگی جهت حفظ امنیت خود نگه دارد؛ نه اینکه هر سگی که خواست؛ هر چند سگ تزئینی. از این رو، مدلول این روایت این است که منعی که دیگران برای اتخاذ و نگهداری سگ در خانه

دارند، برای اهل قاصیه نیست. این منع هم چه منعی است؟ حداقل مبغوضیت خفیف و کراهت است و بیش از آن از روایت نمی‌توانیم استفاده کنیم.

روایت دوم: معتبره سماعه؛ «عَنْهُ عَنْ عُمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ كَلْبِ الصَّيْدِ يُمْسِكُ فِي الدَّارِ قَالَ إِذَا كَانَ يُغْلِقُ دُونَهُ الْبَابُ فَلَا بَأْسَ^۱ (کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۶، ص ۵۵۲)؛ سماعه می‌گوید از امام علیه السلام سؤال کردم آیا سگ شکاری را می‌توانیم در خانه نگه داریم یا نه؟ امام علیه السلام فرمودند: اگر درب را به روی آن ببندند و رها نباشد، اشکال ندارد».

در جمله شرطیه و مقصود از آن در روایت دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه بگوییم: چون سگ شکاری اگر رها باشد، به دیگران حمله می‌کند و موجب اذیت دیگران می‌شود، امام علیه السلام فرموده‌اند: اگر درب را روی او ببندند و موجب اذیت دیگران نشود، اشکالی ندارد. احتمال دوم اینکه چون سگ نجس است، اگر در خانه رها باشد، ممکن است موجب نجس شدن منزل شود، امام علیه السلام فرموده‌اند اگر رها نباشد، اشکال ندارد. هر دو احتمال وجود دارد.

منطوق این روایت معتبر می‌گوید: با یک شرط نگهداری سگ شکاری در خانه جایز است.

طائفه دوم: روایاتی است که به نحوی دلالت می‌کند که نگهداری سگ در خانه مبغوض است.

روایت اول: صحیح حلبی؛ «عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: يُكْرَهُ أَنْ يَكُونَ فِي دَارِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ الْكَلْبُ؛ مکروه است که در خانه مرد مسلمان کلب باشد» (همان، ج ۶، ص ۵۵۲). در مدلول این روایت دو نکته مورد دقت باید قرار گیرد:

اول: آیا کراهت در این روایت به معنای کراهت اصطلاحی نزد فقها و همان مبغوضیت خفیف است یا به معنای مبغوضیت شدید و حرمت است؟

در اصطلاح فقها کراهت، یعنی بغض خفیف؛ ولی در استعمال روایات کراهت مطلق مبغوضیت است و شامل هر دو قسم شدید (حرمت) و خفیف (کراهت) اطلاق می‌شود و باید به کمک قرینه تشخیص داد که کدام یک مراد است و اگر قرینه نبود قدر متیقن مبغوضیت خفیف و کراهت است.

نکته دوم: سگ در این روایت اطلاق دارد و مکروه است مسلمان در خانه هر نوع سگی نگه دارد به هر جهتی که باشد.

روایت دوم: روایت محمد بن مروان؛ «أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ جَبْرِئِيلَ ع أَتَانِي فَقَالَ إِنَّا مَعَاشِرَ الْمَلَائِكَةِ لَا نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَ لَا تِمْنَالُ جَسَدٍ وَ لَا إِنَاءٌ يُبَالُ

^۱ ابتدای سند روایت قبل اینگونه است «عَنْهُ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ...».

فیه؛ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: جبرئیل پیش من آمد و گفت: ما گروه فرشتگان در خانه‌ای که در آن سگ، تمثالی از یک بدن (اعم از تصویر و مجسمه) و ظرفی که در آن ادرار می‌کنند، وجود داشته باشد، وارد نمی‌شویم».

این روایت را شیخ طوسی (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۳۷۷: «أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع»)، برقی (برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۶۱۵: «عَنْهُ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» و شیخ کلینی (کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۳، ص ۳۹۳: «أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» نقل کرده‌اند. طریق شیخ کلینی تا محمد بن مروان معتبر است.

کلام در محمد بن مروان است، محمد بن مروان مشترک است بین ثقه و مجهول. ولی در روایت واحدی در کتاب شریف کافی، صفوان بن یحیی از محمد بن مروان حدیث نقل می‌کند (مقصود این روایت است که چند بار در کتاب کافی ذکر شده است: کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۱، ص ۱۶۷: «أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع نَدْعُو النَّاسَ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لَا يَا فَضِيلُ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرٍ أَمَرَ مَلَكًا فَأَخَذَ بَعُنْقِهِ فَأَدْخَلَهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ طَائِعًا أَوْ كَارِهًا»). به جهت بحث طبقه، نمی‌توان به نقل صفوان از محمد بن مروان آن هم تنها یک روایت، اعتماد کرد. به نظر می‌رسد به جهت اختلاف طبقه باید بگوییم یک راوی در این جا اسقاط شده است.^۱ از این رو، روایت از جهت سند دارای اشکال است.

از جهت دلالت، مضمون این روایت، دلالت بر بغض خفیف و کراهت دارد؛ زیرا آمدن ملائکه، کنایه از تفضلی برای صاحب خانه است به علاوه به جهت سیاق نگهداری ظرف ادرار در خانه به یقین حرام نیست، بقیه هم نباید حرام باشد. سگ هم در این روایت مطلق است و هر نوع سگی را شامل می‌شود.

روایت سوم: سند این روایت معتبر است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ يَتَّخِذُ كَلْبًا إِلَّا نَقَصَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِ صَاحِبِهِ قِيرَاطٌ» (کلینی، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش، ج ۶، ص ۵۵۲)؛ امام صادق علیه السلام: هر کس سگی بگیرد و نگه دارد، در هر روز از ثوابهایی که انجام می‌دهد، یک قیراط کم می‌شود». ظاهر این روایت کراهت است که موجب کم شدن ثواب انجام شده انسان می‌گردد.

نتیجه اینکه در طائفه دوم - که روایات دال بر منع بود - حدیثی که از آن تحریم استفاده شود و ظهور در حرمت اقتنا و نگهداری سگها داشته باشد، یافت نشد.

^۱ طبق مراجعه: روایتی که صفوان بن یحیی از محمد بن مروان نقل کرده باشد، غیر از روایت مذکور وجود ندارد؛ هر چند در کتاب کامل زیارات چند روایت، ولی با یک سند، ابن ابی عمیر از محمد بن مروان، روایت نقل می‌کند البته در سند این روایات حسن بن علی بن مهزیار است که توثیق ندارد.

معتبره زراره می‌گفت: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَتَّخِذُ كَلْبًا إِلَّا نَقَصَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِ صَاحِبِهِ قِيرَاطٌ» این روایت ظهور در تحریم نداشت، روایت معتبر دیگر «يُكْرَهُ أَنْ يَكُونَ فِي دَارِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ الْكَلْبُ» بود که به قرینه روایت قبل، ظهور در تحریم پیدا نمی‌کند؛ از این رو، می‌توان گفت: اقتنا و نگهداری سگ به عنوان اولی نزد شارع مکروه است. مفهوم یک روایت، هم دلالت می‌کرد که «اگر در به روی سگ بسته نشود، نگهداری آن اشکال دارد»، به قرینه همان طائفه، حمل به کراهت می‌شود.

نسبت به سگ شکاری با قیدی که در روایت آمده بود، کراهت هم وجود ندارد «إِذَا كَانَ يُغْلَقُ دُونَهُ الْبَابُ فَلَا بَأْسَ؛ اگر در به روی سگ بسته باشد نگهداری آن در خانه کراهت ندارد». نسبت به سایر سگها هم دلیل بر تحریم نداریم؛ از این رو، مفاد این روایات کراهت است، و باید گفت: نگهداری سگ در خانه مکروه است.

۱-۷-۳. دلیل سوم: احکام ثانوی

طبق مباحث گذشته به جهت حکم اولی نگهداری سگ مکروه بود؛ اما نگهداری سگ زینتی در خانه یا سگ گردانی به جهات ثانوی نیز می‌تواند مصداق حرام شرعی قرار گیرد، مثل وقتی که نگهداری آن در خانه موجب آزار و اذیت همسایه گردد. که به بررسی آنها می‌پردازیم:

اول. آزار و آسیب:

چنانچه نگهداری سگ در آپارتمان یا سگ گردانی در اماکن عمومی و معابر موجب آزار و ضرر رساندن به دیگران شود، حرام خواهد بود. با توجه فرهنگ جامعه سگ گردانی و نگهداری آن به ویژه در محیطهای بسته و آپارتمانها و مکانهای عمومی می‌تواند از جهاتی موجب ضرر و آزار گردد. در میان حیوانات خانگی، از آنجا که سگ صدایی بلند دارد، می‌تواند برای بسیاری از همسایگان و عابران آزار دهنده باشد و فراهم کردن اسباب آزار دیگران حرام شرعی است.

یکی از آسیبهای شایع در باره سگان گزیدن و گاز گرفتن آنها است که ممکن است موجب پارگی، جرح یا کبودی پوست گردد. در این صورت نیز صاحب سگ ضامن خسارت وارد آمده است. البته اگر کسی بدون اجازه دیگری وارد منزل او شود و سگ به وی آسیب برساند صاحب سگ ضامن نیست (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۴۳، ص ۱۳۴). ممنوع کردن گرداندن سگهای خطرناک و بزرگ و الزام پوزبند و قلاده زدن به آنها می‌تواند از این آسیب جلوگیری کند.

دوم. ترس:

از آنجا که سگها در اصل از حیوانات درنده به شمار می‌روند، می‌توانند موجب ترس و وحشت دیگران به‌ویژه بانوان و کودکان شوند. از این رو، اگر همراه داشتن سگ - مخصوصا سگهای بزرگ - موجب ترس مردم شود، به یقین این نگهداری و همراه داشتن سگ، عملی حرام به شمار می‌رود و اگر از این جهت به کسی آسیبی برسد، همچون سقط جنین زن باردار، موجب ثبوت ضمان بر عهده صاحب آن می‌گردد.

سوم. بهداشت:

حیوانات خانگی به ویژه سگ موجب ایجاد و انتقال بیماری‌های فراوانی در آدمی می‌گردد. در صورت وارد آمدن خسارت به کسی از این جهت نیز صاحب سگ ضامن است؛ البته ممکن است این آسیب را با واکسیناسیون و رعایت بهداشت محدود کرد. هرگاه سگ کسی در محیط‌های عمومی مردم، مثل خیابان و پیاده رو ادرار و مدفوع کند، بر صاحب آن لازم است آن مکان را از آلودگی پاک نماید.

چهارم. نجاست:

از آنجا که سگ نجس العین است و رعایت طهارت در اموری همچون، خوردن، آشامیدن و نماز واجب است، و نگهداری سگ در خانه می‌تواند، مانعی برای رعایت این واجب (طهارت) شود، باید گفت: رفع مانع از انجام واجب، واجب است. البته سگ‌گردانی در اماکن عمومی که نیز موجب نجاست و آزار دیگران شود از این جهت نیز جایز نیست.

پنجم. آثار روحی و روانی

از جهت شرعی، صرف علاقه به حیوانات و نگهداری آنها در خانه نه تنها مانعی ندارد؛ بلکه درباره برخی حیوانات در روایات سفارش و حکم به استحباب شده است (مجلسی، ۱۴۰۶ ق، ج ۷، ص ۴۹۹: «و یستحب أيضا اتخاذ الدیک الأبيض الأفرق ای کثیر البیاض للأخبار الکثیره»؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۱۱، ص ۵۲۰: «بابُ اسْتِحْبَابِ اخْتِيارِ الْحَمَامِ الْأَخْضَرِ وَالْأَحْمَرِ لِلْمَسَاكِ فِي الْبَيْتِ»؛ همان، ج ۱۱، ص ۵۲۶: «بابُ اسْتِحْبَابِ اتِّخَاذِ الْوَرَشَانِ وَ سَائِرِ الدَّوَابِّ فِي الْبَيْتِ»؛ و حتی در مواردی ویژه، مانند افراد سالخورده و تنها، موجب انس و بهبود بهداشت روانی گردد؛ اما شاید در باره سگ بتوان گفت: شرع به جهت انس شدید و آمیختگی فراوان سگ با آدمی و با توجه به نجاست آن و وجود مضرات جسمی، بهداشتی، روانی و ... که سگ دارد، نگهداری آن را محدود به عناوینی خاص و شرایطی ویژه نموده است.

ششم. تشبه به کفار

آیا به دلیل تشبه به کفار می‌توان حکم به حرمت سگ‌گردانی و نگهداری سگ زینتی در خانه کرد؟ به نظر می‌رسد تشبه به کفار، مطلقاً حرام نیست؛ بلکه تنها شبیه شدن مسلمان به کفار در استفاده آنان از نشانه‌های ویژه مذهبی، شعائر و مظاهر کفر، همچون انداختن صلیب به گردن حرام است (جمعی از محققین، ۱۳۸۸ ش، ج ۲، ص ۴۸۵). اما شبیه شدن به آنان در لباس و رفتار به نظر بیشتر فقیهان مکروه است (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۸، ص ۳۶۷؛ ابن فهد، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۳۹۷؛ کرکی، ۱۴۱۴ ق، ج ۲، ص ۱۳۸-۱۴۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴، ص ۳۴۱).

از آنجا که تردید وجود دارد که مطلق تشبه به کفار حرام باشد و اصل عدم حرمت است و همچنین اینکه آیا نگهداری سگ‌های زینتی در خانه، مصداق تشبه به کفار از نوع حرام آن است یا نه، از این طریق نمی‌توانیم اثبات کنیم که نگهداری سگ زینتی و سگ‌گردانی

حرام باشد. نهایت می‌توان گفت: اگر نگهداری سگ در خانه مخصوص کفار باشد، تشبّه به آنان در این جهت موجب حکم به کراهت می‌شود.

ترویج فرهنگ غرب:

برخی، سگ‌گردانی و نگهداری سگهای زینتی را مصداق ترویج فرهنگ غرب دانسته‌اند؛ اما باید توجه داشت ترویج فرهنگ غرب فی نفسه دلیل حکم به حرمت چیزی نیست. ترویج فرهنگی که فی نفسه حرام و باطل باشد حرام است؛ چه از غرب باشد یا شرق؛ از این رو، حرمت چیزی در فرهنگی باید ابتدا از جهت شرعی ثابت شود و صرف اینکه پدیده‌ای ترویج فرهنگ غرب است، خود دلیل مستقل برای حرمت نیست.

نتایج

اول. بسیاری از سگهای دارای منفعت، مانند سگهای مورد استفاده در پلیس برای کشف مواد مخدر و ارتش برای کشف مواد منفجره و سگهای زنده یاب و سگهای تشخیص بیماری، سگهایی‌اند که قوه شکارگری و اخذ دارند و چون چنین است معاوضه و داد و ستد بر آنها صحیح است.

دوم: خرید و فروش سگهای تزئینی، ولگرد و امثال اینها - حد اقل به احتیاط - جایز نیست و معاوضه آن باطل است.

سوم: نسبت به کلب هراش هر چند از نظر معنا با جمعی از فقهاء مخالفت کردیم که جمعی از فقهاء کلب هراش را به معنای سگ ولگرد معنا کرده بودند که منفعتی ندارند، ما به نگاه به لغت و استعمالات گفتیم کلب هراش یعنی کلبی که معهود بوده است که در مسابقات از آن استفاده می‌کرده‌اند مثل خیلی از حیوانات را که به جنگ هم می‌انداخته‌اند، کلاب جنگی تربیت می‌کرده‌اند، به جنگ هم می‌انداخته‌اند، شرط بندی می‌کرده‌اند، مسابقه می‌گذاشتند، از قدیم که تا الان وجود دارد، نسبت به کلب هراش هر چند قوه اخذ در حد اعلی در او وجود دارد بدون شبهه و قابلیت صید دارد ولی اجماع داریم و جالب است اینجا اجماع تعبدی هم هست، نصی نداریم در مورد کلب هراش، اجماع داریم که اظهر مصادیق «ثمن الکلب سحت» کلب هراش است لذا نسبت به کلب هراش هم با این معنا و توضیحی که داشتیم اجماع باعث می‌شود بگوییم هر چند کلب الذی یصید است ولی در تحت عموم «ثمن الکلب سحت» داخل است.

چهارم: دلیلی بر حرمت سگ‌گردانی و نگهداری سگهای زینتی در خانه به عنوان اولی نداریم و از روایات تنها کراهت نگهداری آنها استفاده می‌شود. عنوان ثانوی هم که موجب تحریم باشد، مثل تشبّه به کفار، مورد تردید است. البته اگر موجب آزار دیگران باشد، از آن جهت حرام است. از این رو حکم به حرمت اقتنا و نگهداری سگها در خانه مشکل است و از اطلاق ادله استفاده می‌شود این عمل مکروه است.

پیشنهادهای

بر پایه آنچه گذشت، همچنین باتوجه به قوانین و مقررات برخی کشورها، ضوابط ذیل برای وضع قانون یا مقرراتی درباره نگهداری و گرداندن سگ پیشنهاد می‌شود:

نکات کلی درباره نگهداری و گرداندن سگ

۱. قانون گذاری درباره سگ و برخی حیوانات دیگر در محیطهای شهری و روستای متفاوت است؛ زیرا نیاز روستاییان به سگ و شرایط نگهداری در آنجا با شهر تفاوت دارد؛ پس مقررات آن نیز باید متفاوت باشد.
۲. گاه قانون گذاری درباره سگ، باید حقوق حیوان، صاحب آن، افراد مرتبط و جامعه مد نظر قرار گیرد.
۳. در نگهداری و گرداندن سگ باید ابعاد بهداشتی، امنیتی، فرهنگی، مذهبی و... مورد توجه باشد.
۴. از آنجه که نمیتوان سیاست کلی در قانون را بر پایه ممنوعیت نگهداری و گرداندن سگ قرار داد؛ باید با وضع مقررات محدود کننده، مانع گسترش و ترویج نگهداری، تکثیر و گرداندن سگ در محیط شهری شد؛ زیرا در محیط شهری موجب آزار شهروندان خصوصاً متدینان می‌شود. و حتی خود حیوان نیز آزرده می‌گردد. برای پیشبرد این هدف می‌توان با استفاده از ابزارهای مختلف و بالا بردن هزینه های معقول و منطقی نگهداری و گرداندن سگ، آن را محدود کرد و مانع ترویج آن شد.
۵. تبلیغات برای فروش و نگهداری سگ ممنوع و جرم انگاری شود؛ به ویژه خرید و فروش آن که حرام شرعی هم می‌باشد.
۶. فروش سگهای زینتی و دیگر انواع سگ که منفعت عقلایی شرعی ندارند، ممنوع و فروش دیگر انواع آن محدود به مراکز خاص و مشخص شود.
۷. واردات، تولید و تکثیر تجاری سگهای زینتی، ممنوع و جرم انگاری شود.
۸. سگ بازی و به جنگ انداختن سگها و هر گونه آزار دیگری نسبت به سگ، ممنوع و جرم انگاری شود.
۹. آزارهای ناشی از سگ، اعم از گازگرفتگی، ایجاد ترس یا صدای ناهنجار برای دارنده سگ جرم انگاری شود.

نکاتی درباره نگهداری سگ

۱. صرف نگهداری سگ در خانه نمی‌تواند به عنوان جرم تلقی شود؛ زیرا اولاً از جهت فقهی دلیل بر حرمت ندارد. ثانیاً به نظر بیشتر فقیهان معاصر از جمله مقام معظم رهبری، نیز نگهداری سگ فقط مکروه است. ثالثاً جرم انگاری نگهداری سگ در خانه شخصی، مستلزم ورود به حریم خصوصی افراد است، که جایز نیست. رابعاً ممکن است نگهداری سگ در خانه از موارد مباح نگهداری سگ، مانند سگ نگهبان و یا سگ راهنمای نابینا باشد.
۲. هر سگی که نگهداری آن جایز است، ضرورتاً گرداندن آن جایز نخواهد بود، مانند سگهای خطرناک و بزرگ که مناسب نگهبانی خانه و باغ هستند، اما گردش آنها در شهر موجب ترس کودکان و زنان می‌شود و ممکن است موجب آسیب به دیگران گردد.
۳. برای نگهداری سگ می‌توان رعایت این امور را از نظر قانون الزامی نمود:

- اخذ گواهی و مجوزهای مختلف بهداشتی، دامپزشکی و ... (در صدور مجوز باید این موارد احراز شود: شرایط لازم برای سگ و صاحب آن، آگاهی صاحب سگ از شیوه درست نگهداری و گرداندن سگ و در صورت لزوم، آموزش متقاضیان نگهداری سگ، محیط مناسب برای نگهداری سگ که موجب آزار سگ و دیگران نشود).
- محدودیت نگهداری تنها یک سگ برای هر خانواده.
- معاینات و آزمایشهای بهداشتی مستمر و واکسیناسیون.
- بیمه برای موارد آسیب به دیگران.
- عقیم کردن سگهای خانگی برای جلوگیری از تکثیر و رها شدن آنها در شهر.
- ممنوعیت رها کردن سگ.
- محدودیت نگهداری نژادهای خطرناک و ترسناک سگ یا تعیین نژادهای مجاز.

نکاتی درباره گرداندن سگ

۱. درباره گرداندن سگ در معابر و اماکن عمومی دو رویکرد متصور است:

رویکرد اول: از آنجا که اصل اولی در گرداندن سگ، جواز است و می‌توان موارد خاصی را از اصل جواز استثنا کرد؛ بر این اساس در قانون باید برای عدم جواز گرداندن سگ مواردی معین ذکر شود. البته در صورتی که گرداندن سگ در معابر و اماکن عمومی دارای عوارض نامطلوب مانند ترساندن، آزار و مزاحمت برای متدینان باشد، باید ممنوع یا به گونه‌ای خاص باشد که فاقد این عوارض باشد.

مواردی که بر اساس این رویکرد می‌توان از اصل اولی استثنا کرد و به عنوان موارد عدم جواز گرداندن سگ ذکر کرد عبارتند از: وسائل نقلیه عمومی (مترو، اتوبوس، تاکسی)، اماکن مسقف عمومی دولتی و خصوصی (مانند ادارات، فرودگاهها، راه آهن و ترمینالهای مسافری، پاساژها، سینماها، رستورانها، هتلها).

رویکرد دوم: باید اصل اولی بر ممنوعیت گرداندن سگ قرار داده شود و تنها مکانهایی خاص برای گرداندن سگ و دیگر حیوانات آزاد گذاشته شود. بنابر این نظر گرچه اصل اولی جواز و اباحه است اما از آنجا که گرداندن سگ غالباً برای عموم مردم آزار دهنده است، از این رو قانون بر اساس شرایط غالب در جامعه، اصل را بر ممنوعیت بگذارد. آزارهای سگ برای عموم مردم عبارت است از ترس مردم خصوصاً کودکان و زنان از دیدن و نزدیک شدن سگ، حمله و گازگرفتن سگ، صدا و نجاست سگ.
۲. باید برای گرداندن سگ، شرایطی برای سه موضوع مکان، سگ و گرداننده سگ قرار داده شود.
۳. برای نگهداری گرداندن سگ این موارد لازم است:
 - همراه داشتن مجوزها هنگام گرداندن سگ برای ارائه به مراجع قانونی مثل نیروی انتظامی.
 - بیمه برای موارد آسیب به دیگران.

- ممنوعیت رها کردن سگ.
- قلاده برای حفظ، کنترل و شناسایی.
- تعیین اندازه بند قلاده.
- پوزه بند برای موارد لازم.
- استفاده از میکروچیپ برای شناسایی.
- ممنوعیت متوقف کردن سگ در اماکن عمومی.
- پاکسازی معابر عمومی از مدفوع سگ توسط گرداننده سگ.
- قرار گرفتن سگ در باکس و قفس برای نقل و انتقال با خودرو و سایر وسائل نقلیه عمومی، برای امنیت سگ، سرنشینان و دیگران.

- وجود شرایط سنی، جسمی و روانی لازم برای گرداننده سگ برای حصول اطمینان در جهت کنترل سگ در موارد لازم. (امامی و بای، ۱۳۹۸ ش، ص ۳۴ - ۴۳)

فهرست منابع

۱. ابن اثیر، المبارک بن محمد الجزری، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق و مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ ش.
۲. ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
۳. ابن برآج طرابلسی، القاضی عبدالعزیز، المهذب، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۰۶ ق.
۴. ابن داود، حسن بن علی بن داود حلّی، رجال ابن داود، (چاپ شده همراه رجال البرقی یا طبقات الرجال)، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ق.
۵. ابن فارس، ابی الحسین احمد بن فارس بن ذکریا، معجم مقانیس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
۶. ابن فهد حلّی، جمال الدین، احمد بن محمد اسدی، المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، ۵ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۷ ق.
۷. ابن فهد، جمال الدین احمد بن محمد حلّی، المقتصر من شرح المختصر، تحقیق مهدی رجایی، مجمع البحوث الإسلامیة، مشهد، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۸. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم افریقی مصری، لسان العرب، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع، دار صادر، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
۹. احسائی، ابن ابی جمهور، محمد بن علی بن ابراهیم، عوالی اللئالی العزیزیة، مطبعة سيد الشهداء، قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ - ۱۴۰۵ ق.
۱۰. اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
۱۱. اردبیلی، سید عبد الکریم موسوی، الحدود و التعزیرات، مرکز نشر دانشگاه مفید، چاپ دوم، ۱۴۲۷ ق.
۱۲. امام خمینی، سید روح الله موسوی، مکاسب المحرمة (للإمام الخمينی)، ۲ جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۱۳. امام خمینی، سید روح الله موسوی، تحریر الوسیلة، ۲ جلد، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
۱۴. امام خمینی، سید روح الله موسوی، کتاب الطهارة، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.
۱۵. امامی، مسعود و بای حسینعلی، مرکز تحقیقات اسلامی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۸ ش. بررسی فقهی نگهداری و گرداندن سگ در اماکن عمومی (گزارش فقهی).
۱۶. انصاری، مرتضی بن محمد امین انصاری، کتاب مکاسب، ۶ جلد، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۱۷. ایروانی، میرزا علی غروی، حاشیة مکاسب، انتشارات کتابفروشی کتبی نجفی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.
۱۸. بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
۱۹. بحرانی، حسین بن محمد آل عصفور، سداد العباد و رشاد العباد، نشر محلاتی، قم، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.
۲۰. برقی، محمد بن احمد خالد، المحاسن، تحقیق سید جلال الدین حسینی، دارالکتب الاسلامیة، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ق.
۲۱. بهبهانی وحید، مولی محمد باقر، الحاشیة علی مدارک الأحکام، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.

۲۲. تبریزی، شیخ جواد، إرشاد الطالب الی تعلیق المکاسب، مؤسسه اسماعیلیان، قم المقدسه، چاپ سوم، ۱۴۱۶ ق.
۲۳. تستری، شیخ محمد تقی، قاموس الرجال، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۲۴. جعفری، علامه محمد تقی، رسائل فقهی، مؤسسه نشر کرامت، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش.
۲۵. جمعی از محققان، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، زیر نظر آیت الله هاشمی شاهرودی، مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم، چاپ دوم ۱۳۸۸ و ۱۳۹۴ ش.
۲۶. جمعی از محققین، دانشنامه آثار فقهی (قرن چهارم)، زیر نظر آیت الله سیدمحمود هاشمی شاهرودی، مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی، قم، ۱۳۹۵.
۲۷. جوهری، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۲۸. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۲۹. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الإسناد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۳۰. خوانساری، حسین بن جمال الدین محمد، مشارق الشموس فی شرح الدروس، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، بی تا.
۳۱. خویی، سید ابو القاسم موسوی، مصباح الفقاهة، تقریر: میرزا محمدعلی توحیدی تبریزی، نشر وجدانی و حاجیانی، ۱۳۶۶ - ۱۳۷۱ ش.
۳۲. خویی، سید ابوالقاسم موسوی، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، دفتر انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ ق.
۳۳. خوئی، سید ابوالقاسم موسوی، موسوعة الإمام الخوئی، مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
۳۴. داماد، سید محمد، کتاب الصلاة، تقریر عبدالله جوادی آملی و محمد مؤمن قمی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
۳۵. سبحانی، شیخ جعفر، المواهب فی تحریر أحكام المکاسب، در یک جلد، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق.
۳۶. سبحانی، شیخ جعفر، الصوم فی الشریعة الإسلامية / الغراء، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۳۷. سبحانی، شیخ جعفر، الرسائل الاربع قواعد اصولیة و فقهیة، تقریر بقلم عدة من الافاضل، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۳۸. سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحكام، ۳۰ جلد، مؤسسه المنار، دفتر حضرت آیه الله سبزواری، قم - ایران، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ ق.
۳۹. سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، کفایة الأحكام، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
۴۰. سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن، ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، (طبع حجری)، بی تا.
۴۱. سلار، حمزة بن عبد العزيز، المراسم العلویة و الأحكام النبویة، منشورات الحرمین، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
۴۲. سیوری، جمال الدین مقداد بن عبدالله، فاضل مقداد، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، تحقیق: سید عبداللطیف الحسینی الکوه کمری، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
۴۳. شهید اول، محمد بن مکی، الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، چاپ دوم، ۱۴۱۷ ق.
۴۴. شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - کلانتر)، ۱۰ جلد، کتابفروشی داوری، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۴۵. شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ۱۵ جلد، مؤسسه المعارف الإسلامیة، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۴۶. شیرازی، سید محمد حسینی، ایصال الطالب الی المکاسب، منشورات الاعلامی، تهران، الطبعة الاولى، بی تا.
۴۷. صدر، سید محمدباقر، الفتاوی الواضحة ووفقا لمذهب اهل البيت علیهم السلام، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، چاپ هفتم، ۱۴۰۱ ق.
۴۸. صدوق، أبوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، المقنع، مؤسسه امام هادی علیه السلام، قم، ۱۴۱۵ ق.

۴۹. صدوق، أبوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، من لایحضره الفقیه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
۵۰. صدوق، أبوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، کتاب الخصال، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۰۳ ق.
۵۱. صیمری، مفلح بن حسن (حسین)، غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام، دار الیهادی، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۵۲. طباطبایی، سید علی بن محمد، بحاثری، ریاض المسائل، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
۵۳. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی، کتابفروشی مرتضوی، تهران، چاپ سوم، ۱۴۱۶ ق.
۵۴. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، الخلاف، ۶ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
۵۵. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیة، ۸ جلد، المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، تهران - ایران، چاپ سوم، ۱۳۸۷ ق.
۵۶. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، دار الكتاب العربی، بیروت - لبنان، چاپ دوم، ۱۴۰۰ ق.
۵۷. طوسی، أبوجعفر محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، دارالکتب الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۵۸. عاملی، سید جواد بن محمد حسینی، مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۵۹. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ - ۱۴۱۹ ق.
۶۰. علامه حلی، أبومنصور الحسن بن یوسف بن المطهر، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ - ۱۴۱۹ ق.
۶۱. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۶۲. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۶۳. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تذکرة الفقهاء (طبع قدیم)، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، چاپ اول، ۱۳۸۸ ق.
۶۴. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مجمع البحوث الإسلامیة، مشهد - ایران، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۶۵. علوی عاملی، میرسید احمد، مناهج الاخیار فی شرح الاستبصار، مؤسسه اسماعیلیان، قم، الطبعة الاولى، بی تا.
۶۶. فاضل لنکرانی، محمد موحدی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة (المکاسب المحرمة)، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۲۷ ق.
۶۷. فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۶۸. فراهیدی، عبد الرحمن بن احمد خلیل، کتاب العین، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، انتشارات هجرت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.
۶۹. فیومی، احمد بن محمد بن علی المقرئ، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، انتشارات هجرت، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
۷۰. کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
۷۱. کلینی، أبوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، دارالکتب الإسلامیة، قم، چاپ سوم، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵ ش.
۷۲. کوفی، محمد بن محمد اشعث، الجعفریات، (چاپ شده در ادامه قرب الإسناد)، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۷۳. مامقانی، محمدحسن، غایة الآمال فی شرح کتاب المکاسب، منشورات مجمع الذخائر الإسلامیة، قم، چاپ اول، ۱۳۱۶ ق.

۷۴. مجلسی، محمدتقی، روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمدحسین کوشانیپور، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
۷۵. محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، المختصر النافع فی فقه الإمامیه، مؤسسه مطبوعات الدینیّه، قم - ایران، چاپ ششم، ۱۴۱۸ ق.
۷۶. محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.
۷۷. مطرزی، ناصر بن عبدالسید بن علی، المغرب فی ترتیب المغرب، دار الکتاب العربی، بیروت، بی تا.
۷۸. مغربی، نعمان بن محمد تمیمی، دعائم الاسلام و ذکر الحلال والحرام والقضایا والأحكام عن اهل بیت رسول الله علیه و علیهم افضل السلام، دارالمعارف، القاهرة، ۱۳۸۳ ق.
۷۹. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعة، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید - رحمه الله علیه، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۸۰. مقیمی، حاجی، ابوالقاسم، حقوق حیوانات در فقه اسلامی، ابوالقاسم مقیمی حاجی، فصلنامه فقه اهل بیت علیهم السلام (فارسی)، شماره ۴۸، مؤسسه دایرة المعارف اسلامی بر مذهب اهل البیت علیهم السلام، صاحب امتیاز آیت الله هاشمی شاهرودی.
۸۱. مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الفقاهة - کتاب التجارة (لمکارم)، انتشارات مدرسه الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۲۶ ق.
۸۲. منتظری، حسینعلی، دراسات فی مکاسب المحرمه، نشر تفکر، قم، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۸۳. منسوب به امام رضا علیه السلام، فقه الرضا، المؤتمر العالمی للإمام الرضا علیه السلام، مشهد المقدس، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.
۸۴. نائینی، میرزا محمدحسین غروی، منیه الطالب فی شرح مکاسب، تقریر موسی بن محمد نجفی خوانساری، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
۸۵. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی بن احمد بن العباس اسدی کوفی، رجال النجاشی، مؤسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسین بقم المشرفه، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ ق.
۸۶. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ۴۳ جلد، دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، هفتم، ۱۴۰۴ ق.
۸۷. نوری، میرزا حسین طبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول و دوم ۱۴۰۸ - ۱۴۰۹ ق.
۸۸. وجدانی فخر، قدرت الله، الجواهر الفخريّة فی شرح الروضة البهيّة، انتشارات سماء قلم، قم، چاپ دوم، ۱۴۲۶ ق.